

کشکول خاطرات

(جلد ۱۹۶)

ناصر کاوه



کتاب کشکول خاطرات — ناصر کاوه



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۹۶)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول



فرهنگ شهادت یعنی فرهنگ تلاش کردن با سرمایه‌گذاری از
خود برای اهداف بلندمدت مشترک بین همه‌ی مردم؛ که
البته در مورد ما آن اهداف، مخصوص ملت ایران هم نیست،
برای دنیای اسلام بلکه برای جهان بشریت است... ۱۳۹۳/۱۱/۲۷

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود...» (امام خامنه‌ای)

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نیایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهدا دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی ها در دامنه ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که این ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره ی اهل بیت(ع) و سیره ی معصومین(ع) از فرمول های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پابندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر

خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می گیرند و فرهنگ منحوس را می پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطروتیهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۹۶) ، را شروع می کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه



کدام تحولی بالاتر از این که پدران و مادران و همسران شهیدان ما
از فراق عزیزان خود شکوه نمی‌کنند، ولی غبطه و حسرت دوری از
قافله‌ی شهدا را بر زبان دارند.

امام خمینی

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه



برای خیر دنیا و آخرت تان به شما وصیت
می‌کنم که ایمان تان به رهبری حضرت
امام خامنه‌ای دام‌ظله قوی و محکم باشد.

شهید سید حسن نصرالله

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

حزب اللہ زندہ الست



کتاب کشکول خاطر است ناصر کاوہ

توصیف رهبری از سردار شهید قاسم سلیمانی...

"بهشت؛ پاداش معامله با خداست"

"إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ"

آنچه در برابر مجاهدت در راه خدا وجود دارد و خدای متعال در مقابل تقدیم کردن و روی دست گرفتن جان و مال در راه خدا قرار داده، بهشت است، رضای خدا است. آن چیزهایی که در دست و بال ما است - چه تشکر زبانی مان، چه تشکر عملی مان، چه نشانمان، چه درجه‌ای که می‌دهیم - چیزهایی است که بر حسب محاسبات مادی دنیایی قابل ذکر است اما بر حسب محاسبات معنوی و الهی قابل ذکر نیست...

دریافت نشان ذوالفقار

در ۱۹ اسفند ۱۳۹۷ ش امام خامنه‌ای، نشان ذوالفقار (عالی‌ترین نشان نظامی ایران) را به سپهبد شهید سردار سلیمانی اهدا کرد. طبق آئین‌نامه اهدای نشان‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران، این نشان به فرماندهان عالی‌رتبه و رؤسای ستادهای عالی‌رتبه در نیروهای مسلح اهدا می‌شود که تدابیر آن‌ها در طرح‌ریزی و هدایت عملیات‌های رزمی موجب حصول نتایج مطلوب شده باشد.

ان شاء الله خدای متعال به ایشان اجر بدهد و تفضّل کند و زندگی ایشان را با سعادت، و عاقبت ایشان را با شهادت قرار بدهد، البتّه نه حالا. هنوز سال ها جمهوری اسلامی با ایشان کار دارد. امّا بالاخره آخرش ان شاء الله شهادت باشد. ان شاء الله مبارکتان باشد. بیانات امام خامنه‌ای در مراسم اعطای نشان ذوالفقار به شهید سردار حاج قاسم سلیمانی ...

شاید برخی دوستان ندانند ولی دشمنان خوب می دانند که او با کمک به ملت های منطقه توانست همه نقشه های نامشروع آمریکا در غرب آسیا را خنثی کند. نقشه آمریکا در مورد فلسطین این بود که آنقدر آن ها را در ضعف نگه دارند که نتوانند دم از مقاومت بزنند اما او دست فلسطینی ها را پر کرد. کاری کرد که بتوانند مقاومت کنند. برادران فلسطینی مکرر پیش بنده این را شهادت داده اند..

در جلسه ای که با مسولان داشتیم، حاج قاسم گوشه ای می نشست که دیده نمی شد. باید می گشت تا او را پیدا کرد. نقشه آمریکا در سوریه، عراق، لبنان با کمک این شهید خنثی شد...

بنده در برابر کار بزرگ و قیامتی که سردار سلیمانی کرد تعظیم می کنم. این تشییع جنازه ها و بدرقه های ایرانی و آن بدرقه های عظیم عراقی را دیدید، چه کردند با این پیکر اربا اربا...

شهادت او زنده بودن انقلاب را به رخ همه دنیا کشید. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود، با رفتن او به حول و قوه‌ی الهی کار او و راه او متوقف و بسته نخواهد شد ، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه‌ی دیشب آلودند... ۱۳ دی ۱۳۹۸

کسی که آمریکا را به زانو در آورد

رهبر انقلاب: حاج قاسم سلیمانی به کمک ملت‌های منطقه یا با کمک‌هایی که به ملت‌های منطقه کرد، توانست همه‌ی نقشه‌های نامشروع آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا را خنثی کند.

این آدم توانست در مقابل همه‌ی نقشه‌هایی که با پول، با تشکیلات تبلیغاتی وسیع آمریکایی، با توانایی‌های دیپلماسی آمریکایی، زورگویی‌هایی که آمریکایی‌ها روی سیاستمداران دنیا بخصوص کشورهای ضعیف دارند، تهیه شده بود قد علم کند و این نقشه‌ها را در این منطقه‌ی غرب آسیا خنثی کند...

۱۸ دی ۱۳۹۸



“جمهوری اسلامی”

مرکز اسلام و تشیع است. امروز قرارگاه مسین بن علی (ع)، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی مرع است و این مرع اگر ماند، دیگر مرع ها می مانند. اگر دشمن، این مرع را از بین برد، مرعی باقی نمی ماند، نه مرع ابراهیمی و نه مرع مممدی (ص)...

توصیف رهبر انقلاب از سردار شهید قاسم سلیمانی

او به کمک ملت های منطقه توانست همه نقشه های نامشروع آمریکا در منطقه غرب آسیا را خنثی کند، این آدم توانست درمقابل تشکیلات که با پول و با توانایی های دیپلماسی آمریکایی و زورگویی های آمریکا روی کشورهای ضعیف داشتند، قد علم کند که نقشه هایی که تهیه شده بود را در منطقه غرب آسیا خنثی کند... نقشه آمریکا در عراق، سوریه و لبنان به کمک این شهید عزیز خنثی شد....

آمریکایی عراق را مانند رژیم پلهوی می پسندند، نقطه ای باشد پراز نفت و هرکاری می خواهند بکنند مانند آن گاو شیرده، اما مرجیعت در برابر آن ایستادند و حاج قاسم به همه آنها به عنوان یک مشاور مدد رساند...

امروز دست لبنان و هم چشم لبنان حزب الله است و نقش شهید عزیز ما در این حالت نقش ممتاز و شایسته است... از وجود مطهر او (سردار سلیمانی) از اعماق دل تشکر می کنیم...

عده ای می خواستند وانمود کنند انقلاب در ایران مرده است و تمام شده اما شهادت او نشان داد که انقلاب زنده است... دشمنان در مقابل عظمت ملت ایران احساس خضوع کردند... آن دشمنی که سعی می کند آن مجاهد عظیم القدر را و این سردار مبارز با تروریست را یک تروریست معرفی کند، ملت ایران زد در دهان آنها

جملات "خاص" رهبرانقلاب در نماز برپیکر "سلیمانی"

مقام معظم رهبری در نماز برای شهید سلیمانی عبارات اختصاصی را به کار بردند... رهبر معظم انقلاب در این نماز عبارت "اللهم أدخلهم برحمتک برضوانک، فإِنَّک توفیتهم مخلصین بدمائهم فی سبیل رضاک مستشهدین بین أیدیهم، مخلصین فی ذلک لوجهک الکریم..."

پروردگارا به رحمتت ایشان را به بهشت داخل کن، تو جان آنها را در حالیکه در راه رضای تو غوطه ور در خون شان شده و به شهادت رسیده و با اخلاص رو به سوی تو بودند، گرفتی... را به کار بردند...

رهبر معظم انقلاب همچنین در بخش دیگری از نماز برای شهید سلیمانی عبارت: "اللهم الطاهرين وألحقنا بهم وارزقنا الشهادة فی سبیلک یا مولای، الحمدلله الذی أکرم المستشهدین فی سبیلہ، الحمدلله الذی رزقنا الشهادة فی سبیلہ، الحمدلله الذی رزقنا الجهاد فی سبیل الإسلام..."

خدایا درجاتشان را بالاتر ببر و ایشان را با محمد و خاندان پاکش محشور بفرما و ما را به ایشان ملحق بگردان و شهادت در راهت را روزی ما قرار بده. حمد و ستایش خدایی را که شهیدان راهش را بزرگ داشت... را نیز به کار بردند...

چرا مردم قاسم سلیمانی را دوست داشتند؟

قاسم سلیمانی که زین پس باید او را شهید خطاب کنیم یک انسان ویژه در جمهوری اسلامی بود. خبر شهادت او همچون زلزله‌ای بود که ایران و جهان را لرزاند. هرگاه در مورد محبوب‌ترین چهره‌های ایران نظرسنجی صورت می‌گرفت نام قاسم سلیمانی بین دو یا سه نفر اول بود. این محبوبیت برای یک نظامی کمی عجیب به نظر می‌رسد. در فضای مجازی هم که چرخ بزنید این محبوبیت را می‌بیند. کسانی برای او پست گذاشته‌اند که شاید انتقادهای جدی عملکرد مسؤولان جمهوری اسلامی داشته باشند اما قاسم سلیمانی را دوست داشتند. البته شایان ذکر است که اینستاگرام برخلاف تمام شعارهای آزادی بیان که سر می‌دهند پست‌های مربوط به شهادت سردار قاسم سلیمانی را حذف می‌کند. چرا مردم شهید سلیمانی را دوست دارند؟ جواب این سوال ساده است. او کارش را به خوبی انجام می‌داد. قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس ایران بود. وظیفه سپاه قدس حراست از ایران و مقابله به دسیسه‌های خارجی علیه کشور است. او کارش را به خوبی انجام می‌داد. مردم در این سال‌ها فقط شعار دیده بودند اما سلیمانی به خوبی نشان داد که چگونه می‌شود حرف‌ها را به عمل تبدیل کرد. داستان داعش نمونه خوبی از این ماجراست. داعش آمده بود تا ریشه ایران و شیعه را بزند. سردار ایرانی اما به خوبی

جلوی آنها ایستاد و اجازه نداد وحشی‌های تروریست داعش خراشی را به روی گربه زیبای ایران بیندازد. سلیمانی حتی دست آنها را از عراق و سوریه هم کوتاه کرد. مردم تلاش‌های او را دیدند و دوستش داشتند. نکته دیگر این است که سردار سلیمانی وارد بازی‌های سیاسی معمول ایران نشد.

شهید سلیمانی، لباس نظامی خود را به سیاست آلوده نکرد و به خاطر همین محبوب همه جناح‌های سیاسی ایران بود. بیانیه‌های دو جریان اصلاح طلب و اصولگرا و... را در مورد قاسم سلیمانی بخوانید تا متوجه راز این محبوبیت شوید. قاسم سلیمانی به همه آنهایی که مسئولیتی در کشور دارند در هر لباس و جایگاهی، یاد داد چگونه می‌شود محبوب مردم بود. سلیمانی از آدم‌هایی بود که خوی دوران جبهه و ابتدای انقلاب که فداکاری و از خودگذشتگی بود را با خود به دهه ۹۰ آورده بود. خویی که فراموش و به کناری گذاشته شده بود.

سردار قاسم سلیمانی خیلی‌ها را عاشق خود کرده بود. امروز ایران سیاه پوش سردار دوست داشتنی است که به نظر می‌رسد تا سال‌ها هیچکس نتواند جای او را در قلب ایرانی‌ها پاک کند.

در پایان باید گفت: "سلاماً علی من حاربوا الیل و عند الصّباح بالاکفانِ قد عادوا... سلام بر کسانی که شب را می‌جنگند و صبح هنگام، با کفن باز می‌گردند"



شهید حاج سید سلیمان

ایشان بارها، بارها، بارها جان خودشان را در معرض تهاجم دشمن قرار داده‌اند، در راه خدا، برای خدا و مخلصاً لِّله؛ و مجاهدت کرده‌اند.

۱۳۹۷/۱۲/۱۹

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر گاو

مروری بر زندگانی شهید سردار قاسم سلیمانی...

سرلشکر شهید قاسم سلیمانی در سال ۱۳۳۵ در روستای کوهستانی و دورافتاده قنات ملک در شهرستان رابر استان کرمان به دنیا آمد... وی در ۱۲ سالگی، پس از پایان تحصیلات دوره ابتدایی، زادگاه خود را ترک کرد و مشغول به کار بنایی در کرمان شد و چندی بعد نیز به عنوان پیمانکار در سازمان آب مشغول به کار شد و در همان سال‌ها نیز فعالیت‌های انقلابی خود را در کرمان آغاز کرد... او بعد از انقلاب ابتدا به مهاباد برای جنگ با کومله و دمکرات رفت...

قاسم که پس از آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد... با شروع جنگ تحمیلی قاسم سلیمانی چندین گردان از سپاهیان کرمان را آموزش می‌دهد و به جبهه‌های جنوب اعزام می‌کند و کمی بعد، خود در صدر یک گروهان به سوسنگرد اعزام می‌شود تا از پیشروی رژیم بعث در جبهه مالکیه جلوگیری کند. سلیمانی در ۱۳۶۰ خورشیدی با حکم محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران، به عنوان فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله منصوب شد اندکی بعد در زمستان سال ۶۱ به لشکر ۴۱ ثارالله ارتقا یافت که شامل نیروهایی از کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان می‌شد.

شهید سلیمانی در طول دوران دفاع مقدس، با لشکر تحت امر خود در عملیات‌های زیادی از جمله، والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵ و تک شلمچه و مرصاد حضور موثر داشت... لشکر ۴۱ ثارالله را باید جزو لشکرهای خط شکن سپاه و اصلی در سال‌های دفاع مقدس نامید که نیروهای آن نقش به سزایی در عملیات‌های بزرگی مثل والفجر ۸، کربلای ۵ و... داشتند...

اروندکنار

سال ۶۴ در عملیات والفجر ۸ فرمانده گردان غواص‌ها بود. این عملیات نهایتاً با رشادت همین غواص‌ها به پیروزی و فتح فاو منجر شد. روایت حال و هوای او در این عملیات هنوز هم خواندنی است: یادش بخیر یکی دو شب قبل از عملیات بود. حاج قاسم نیروهای عمل کننده و گردان‌های عملیاتی را برای آخرین وداع جمع کرده است؛ سخنانش را با کلام مولا شروع می‌کند... "اعزا... جمجمتک ... کاسه سرت را به خدا عاریت بسپار، پای بر زمین می‌خکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم پوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است..." در طول عملیات ذکر یا بی بی فاطمه الزهرا از زبانش نمی‌افتد؛ بارها به سجده می‌افتد و دعا می‌کند...

در طول عملیات حواسش به مجروحان و پیکرهای شهدا هم هست... احمد جان! به بچه‌های تعاون سفارش کن مراقب شهدا باشند. نکنه اوضاع تغییر کنه این بچه‌ها در منطقه دشمن جا بمونند! به بچه‌های بهداری هم بگو از مجروحین خوب مراقبت کنند...

شلمچه

سال ۶۵ در عملیات کربلای ۵ هم فرمانده لشکر ثارالله بود و هم گردان غواص‌ها بود. باز هم یک پیروزی دیگر. در نبود فرماندهان شهیدی چون باقری، همت، باقری، متوسلیان و خیلی‌های دیگر، چشم امید جبهه‌ها به امثال سلیمانی است. او در این سال‌ها چندین بار مجروح شد و تا پای شهادت رفت، اما قسمت چیز دیگری بود.

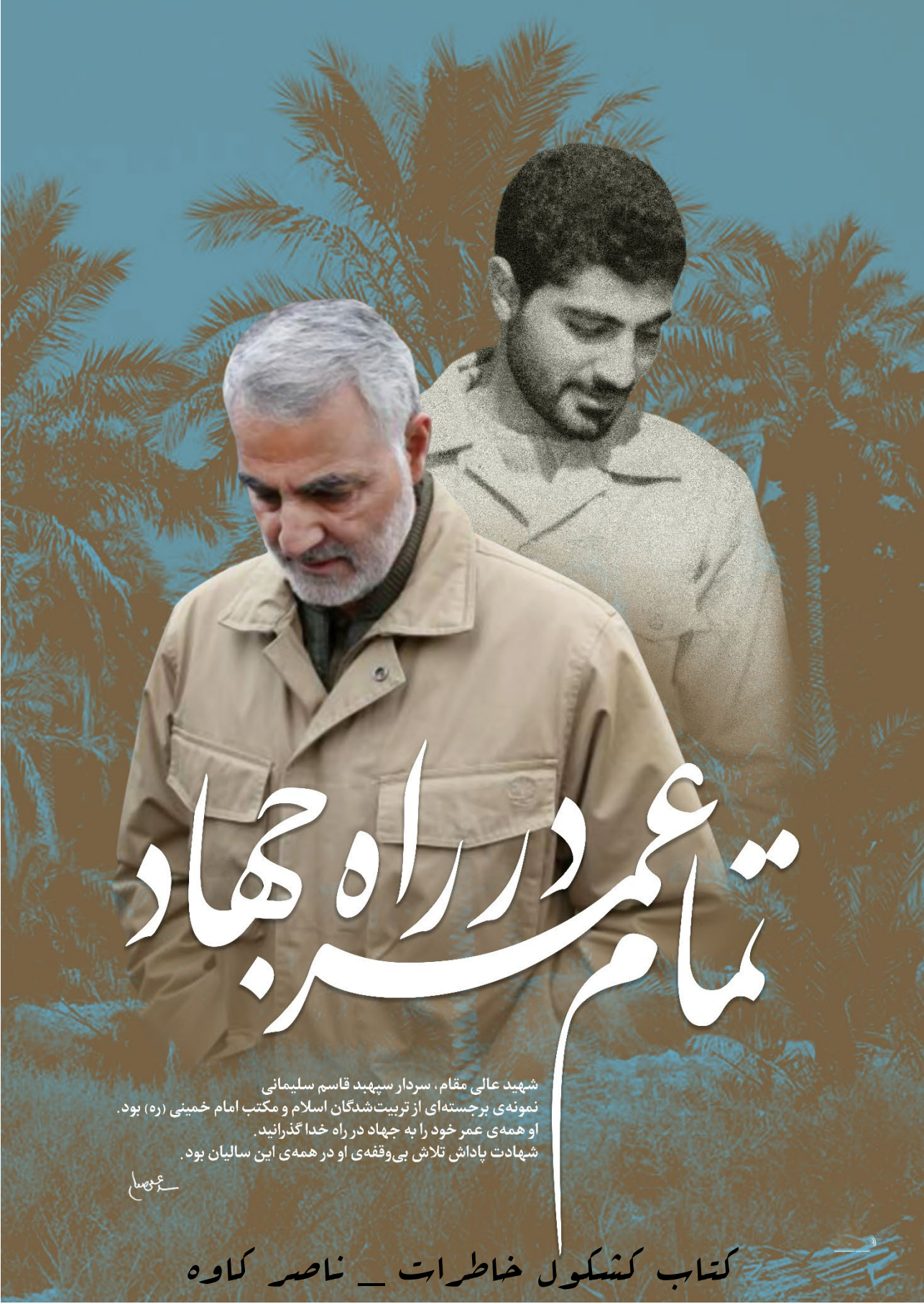
کرمان

جنگ که تمام شد، قاسم به کرمان برگشت. می‌توانست مثل بعضی دیگر، پوتین را در بیاورد و برود پشت میز. سلیمانی اما آدم نشستن نبود. او حالا به عنوان فرمانده سپاه ثارا... به کرمان برگشته بود. آن زمان، اشرار و قاچاقچیان در مرزهای شرقی

فعالیت بسیاری داشتند و امنیت را از شهرها و مناطق مرزی گرفته بودند. حاج قاسم نقشه‌ای را برای مقابله با این گروه‌ها طراحی کرد تا امنیت به منطقه بازگردد. یکی از بخش‌های این نقشه تعدد نیروهای مقاومت بسیج در مناطق ناامن بود و در کنارش برنامه‌ای برای سران گروه‌های متخلف طراحی شده بود. در ابتدای این طرح سران اشرار و قاچاقچیان مسلح در جلسه‌ای جمع شدند و از طرف کشور و با نمایندگی قاسم سلیمانی تامین گرفتند. این افراد در مقابل قرار تامین، سوگند خوردند دست از شرارت بردارند و در صورت مشاهده موردی آن را به پاسداران مرزی اطلاع دهند. این اتفاق باعث شد بخش زیادی از مشکلات مرزهای شرقی حل و در استان‌هایی مانند کرمان امنیت نسبی ایجاد شود...

تهران

اگر برای بسیاری از هم‌زمان قاسم سلیمانی، جنگ در تابستان سال ۶۷ به پایان رسید، ولی برای او آغاز دوران جدیدی در میادین نبرد بود. با پایان یافتن بحران در جنوب شرق، طالبان در افغانستان قدرت گرفت و علاوه بر مرزها، ناامنی از سمت شرق دوباره به سمت خاک ایران آمد. سردار سلیمانی هم که تجربه موفق کنترل مرزهای شرقی و مبارزه با اشرار را در کارنامه‌اش داشت، بهترین گزینه برای پایان



تمام عمر در راه جهاد

شهید عالی مقام، سردار سپهبد قاسم سلیمانی
نمونه‌ی برجسته‌ای از تربیت شدگان اسلام و مکتب امام خمینی (ره) بود.
او همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند.
شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود.

— عرصع

کتاب کشتول خاطرات — ناصر کاوه

دادن به قائله طالبان بود. وی به واسطه حضور در مرزهای شرقی و سابقه مبارزه با اشرا و باندهای مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان بود...

سردار قاسم سلیمانی در ۹۷۳۱ خورشیدی از طرف آیت‌الله خامنه‌ای مقام معظم رهبری به فرماندهی سپاه قدس منصوب شد. بر اساس گزارش‌های نقل شده سپاه قدس پاسداران جهت افزایش فعالیت برون‌مرزی ایران شکل گرفت و سلیمانی پس از احمد وحیدی دومین فرمانده سپاه قدس ایران شد.

شهید قاسم سلیمانی نقش کلیدی در خاورمیانه به ویژه در ناآرامی‌های منطقه‌ای معروف به بیداری اسلامی (بهار عربی) ایفا کرد. شهید سلیمانی تا پیش از انتصاب به فرماندهی سپاه قدس با باندهای قاچاق مواد مخدر در مرزهای ایران و افغانستان می‌جنگید.

برخی از سیاستمداران معتقدند که انتصاب سردار سلیمانی به فرماندهی سپاه قدس همزمان با قدرت گرفتن طالبان یک پیش‌آمد محض نبود، بلکه او از این رو انتخاب شد که بومی منطقه کوهستانی به نام رابر در کرمان بود و با نظام سیاسی جوامع قبیله‌ای به طور کلی و با جامعه افغانستان به ویژه آشنایی نزدیک داشت. شهید سلیمانی با تجربه‌ای که از جنگ داخلی کردستان داشت نیز گزینه مناسبی به شمار می‌رفت، چون بنا بود در افغانستان عصر طالبان که درگیر جنگ‌های داخلی

بود، وارد عمل شود. گفتنی است، شهید سلیمانی در طول ۸ سال جنگ تحمیلی و نیز در مبارزه با باندهای مواد مخدر در مناطق مرزی ایران و افغانستان تا پیش از انتصابش به فرماندهی سپاه قدس تجربه بی‌مانندی اندوخته بود. در همین ارتباط مئیر داگان رئیس سابق موساد درباره سردار سلیمانی گفته بود: «او با هر گوشه از نظام رابطه دارد. او کسی است که من به آن باهوش از نظر سیاسی می‌گویم...»

تهدید ایران در مقابله با بوش چگونه کنار زده شد

نقش سردار سلیمانی در مدیریت منطقه از سال ۱۳۷۶ آغاز شد، زمانی که وی به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رسید. نیرویی که هدف آن حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی بود و به تدریج تبدیل به یکی از مؤثرترین نهادهای نظامی در ایران تبدیل شد... نقش سپاه قدس به عنوان یک نهاد نظامی در ابتدا چندان میان افکار عمومی مشخص نبود، اما به دلیل نقشی که در مقابله با تهاجم نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران بازی کرد به تدریج به عنوان یک قدرت اساسی در سطح منطقه مطرح شد..

شاید نقطه اوج‌گیری این حرکت به زمانی باز می‌گشت که در پی حادثه یازدهم سپتامبر نیروهای امریکایی یک لشکرکشی تمام در منطقه خاورمیانه را آغاز کردند.

در ابتدا افغانستان و سپس عراق اشغال شد و بسیاری بر این گمان بودند که ایران گزینه بعدی برای حمله نظامی خواهد بود. در این میان سپاه قدس توانست با ایجاد یک عمق راهبردی در منطقه این تهدید را به طور کامل خاتمه دهد... "خاتمه دادن به این تهدید اولین دستاورد مهم قاسم سلیمانی بود."

بیروت

تابستان ۸۵، رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرد. حاج قاسم به عنوان فرمانده نیروی قدس خیلی زود خود را به لبنان رساند تا از آنجا فرماندهی عملیات جبهه مقاومت را به عهده داشته باشد. او در کنار عماد مغنیه و سید حسن نصرالله، روزهای بسیار سختی را گذراند، اما در نهایت موفق شد بار دیگر اسرائیل و آمریکا را شکست دهد. این شکست باعث شد آوازه حاج قاسم در دنیا بیچد و دشمنان از او کینه پیدا کنند.

با وجود این هنوز در فضای رسانه‌ای حرفی از قاسم سلیمانی زده نمی‌شد. حتی تصاویر از حاج قاسم بسیار محدود بود و به جز عده اندکی بقیه اغلب صدای او را هم نشنیده بودند. اسرائیل و آمریکا اما از همان زمان به دنبال ترور حاج قاسم بودند. دو سال بعد از این جنگ، عماد مغنیه در یک انفجار تروریستی به شهادت رسید.

اتفاقی که برای حاج قاسم بسیار دردناک بود...از جمله نقاط درخشان فرماندهی سردار سلیمانی بر نیروی قدس، تقویت حزب‌الله لبنان و گروه‌های مبارز فلسطینی بود که نمود عینی آن را در نبردهای متعددی از جمله جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان و رژیم صهیونیستی و پیروزی مبارزان فلسطینی در جنگ ۲۲ روزه و ۱۱ روزه و ۲ روزه غزه علیه ارتش مجهز اسرائیل دیدیم. در واقع قاسم سلیمانی توانسته بود استراتژی جمهوری اسلامی یعنی کمک به گروه‌های مبارز علیه اسرائیل را به خوبی دنبال کرده و هر روز در این مسیر گام‌های دیگری بردارد...

نقطه اوج این نبرد نیز به سال ۲۰۰۶ میلادی بازمی‌گردد. قاسم سلیمانی در این نبرد فرماندهی مستقیم صحنه نبرد را بر عهده داشت و در اوج حملات هوایی رژیم صهیونیستی به صورت اضطراری از طریق سوریه به ایران بازگشت تا در جلسه‌ای با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و سایر مسئولان شرکت کند. بعد از بازگشت سردار سلیمانی به لبنان بود که جریان نبرد به نفع حزب‌الله لبنان بازگشت و یگان زرهی رژیم صهیونیستی متشکل از تانک‌های مرکاوا در مناطق جنوبی لبنان به وسیله موشک‌های کورنت روسی که از زرادخانه سوریه در اختیار آنان قرار گرفته بود، زمین‌گیر شدند. این حرکت بار دیگر در فلسطین و نوار غزه تکرار شد و توانست به تعبیر رهبری دست خالی آنان را در مقابله فراگیر با رژیم صهیونیستی پر کند...



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

اسرائیل که از لبنان و حزب الله و نیروهای مقاومت شکست خورد به فکر انتقام و جنگی دوباره بود. از همین رو تابستان ۸۷ به غزه حمله کرد. جنگی که ۲۲ روز طول کشید و بعدا معلوم شد حاج قاسم باز به یاری جبهه مقاومت رفته بود. در این جنگ برای اولین بار موشک‌های فجر ۵ علیه اسرائیل استفاده شد و شهرهای فلسطین اشغالی مورد اصابت قرار گرفت. سال ۹۳ حاج قاسم در پیامی به فرماندهان مقاومت فلسطینی درباره گوشه‌ای از واقعیات جنگ ۲۲ روزه سخن گفت: "...

ما در محضر خدای عزوجل، با شهدا عهد می‌بندیم که بر عهد خود پایبند بمانیم و دگرگونه نشویم؛ همان‌گونه که بودیم و هستیم به تکلیف دینی خود در حمایت از مقاومت عمل کنیم؛ ما تأکید می‌کنیم که در اصرار برای پیروزی مقاومت و بالابردن آن تا پیروزی ادامه خواهیم داد...

محور مقاومت

قاسم سلیمانی در سال ۱۳۸۹ با حکم حضرت آیت الله خامنه‌ای فرمانده معظم کل قوا با یک درجه ارتقا به درجه سرلشکری نائل آمد اما هنوز هم در افکار عمومی همه

او را "حاج قاسم" می‌خوانند. اما این پایان ماجرا نبود. با توطئه جدید غرب و پشتیبانی مالی کشورهایمانند عربستان سعودی، که به شکل‌گیری گروهک‌های تروریستی تکفیری اعم از داعش و جبهه‌النصره در منطقه انجامید، قاسم سلیمانی ماموریتی تازه یافت و آن هم مقابله با این تهدیدات در دو کشور عراق و سوریه بود.

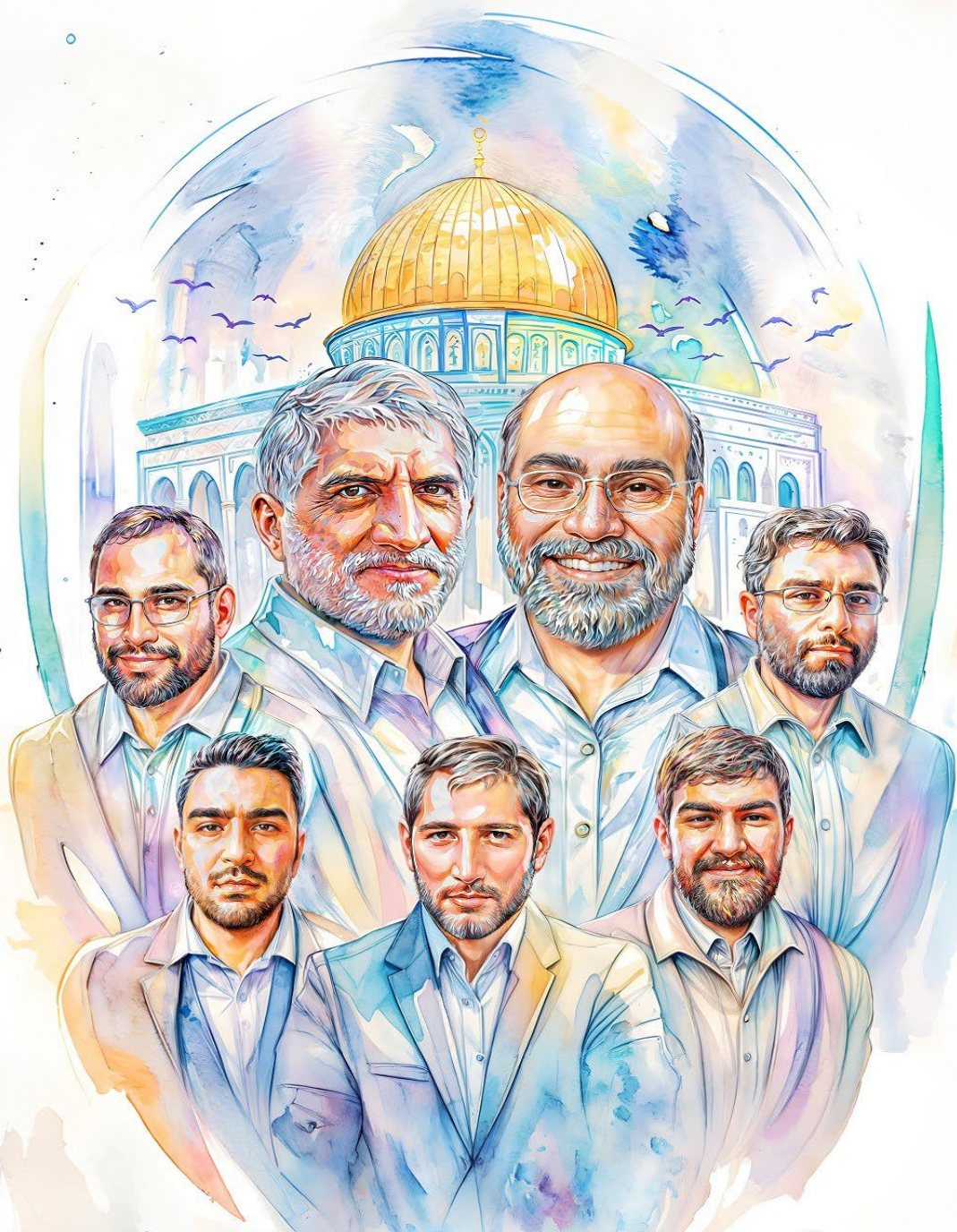
شهید سلیمانی با کمک شهیدان همدانی و تقوی در عراق "حشد الشعبی" و در سوریه "بسیج مردمی" (قوات دفاع وطنی) را شکل داد و با کمک آنها و هدایت و مشاوره نیروی قدس سپاه، طی ۶ سال، بساط تروریست‌ها در این دو کشور تقریباً جمع شد.

در واقع باید این طور گفت که او و نیروهایش که با درخواست رسمی دولت‌های سوریه و عراق، به این دو کشور رفتند، مانع سقوط دمشق و بغداد شدند و هم او بود که با سفر به مسکو، نقش به سزایی در همراه کردن روسیه و پوتین برای ورود به میدان نبرد سوریه داشت...

در تاریک‌ترین لحظات هجوم داعش به عراق و زمانی که مسئولان این کشور ملتمسانه به دنبال دریافت کمک از امریکا و ایران بودند، تنها یک نفر بود که توانست مسیری امیدوارکننده برای مقابله با داعش در دروازه‌های بغداد فراهم کند.

قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس ایران با هماهنگی مستقیم با فرمانده کل قوا امام خامنه‌ای، اجازه کمک گسترده نظامی به عراق برای مقابله با داعش را به دست آورد... جنگنده‌های ایرانی با هماهنگی دولت عراق ستون‌های داعش را در نزدیکی سامرا بمباران کرده و با کند کردن پیشروی داعش اجازه تشکیل یک حلقه دفاعی به دور بغداد برای جلوگیری از نفوذ تروریست‌های تکفیری را فراهم کردند.

در مرحله بعدی کمک‌های نظامی به سمت کردها سرازیر شد و در نهایت اولین گام در عقب راندن داعش با عملیات مشترک نیروهای کرد و ارتش عراق شهر آمرلی آزاد شد... نبرد علیه داعش در سوریه و عراق از آن پس نزدیک به چهار سال دیگر به طول انجامید تا زمانی که ابوکمال اولین شهری که در سوریه به تصرف داعش درآمده بود، در عملیاتی تخت فرماندهی سردار قاسم سلیمانی آزاد شد.



شہداء علی بن ابی طالب

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

شاهکار سپاه قدس در مقابله با گروه‌های تروریستی

در این میان نبرد تمام‌عیار ایران با گروه‌های تروریستی در عراق و سوریه مهم‌ترین شاهکار قاسم سلیمانی است. موج گسترده ناآرامی در سوریه از سال ۲۰۱۱ و از منطقه درعا آغاز شد که به سرعت با دخالت طرف‌های خارجی از جمله کشورهای عربی و آمریکا به یک درگیری تمام‌عیار کشانده شد... یک پل هوایی تمام‌عیار از کشورهای اروپای شرقی تسلیحات روسی را که با پول قطر، عربستان و امارات خریداری شده بود به ترکیه، اردن و لبنان انتقال می‌داد تا به دست گروه‌های جهادی و سلفی برسد.

زمانی که نظام سوریه در حال فروپاشی بود و دمشق پایتخت این کشور در آستانه سقوط قرار داشت، باز هم این قاسم سلیمانی بود که به کمک این کشور رفت. در ابتدا این حزب‌الله لبنان بود که در عملیات آزادسازی شهر القصیر توان نظامی خود را به رخ متحدان غربی کشید و در ادامه مستشاران ایرانی وظیفه بازآرایی و تجدید حیات ارتش سوریه را بر عهده گرفتند. هر چقدر نبرد شدت می‌یافت بسیج نیروها از دو طرف گسترده‌تر می‌شد.

تشکیل گروه تروریستی داعش از بقایای شاخه عراق القاعده و تصرف سریع مناطق مختلف در سوریه و عراق از جمله نقطه اوج این نبرد بود. داعش پیچیده‌ترین و گسترده‌ترین گروه تروریستی بود که از امکاناتی جهانی بهره می‌برد. گروهی که سربازان افرادی از ۸۰ ملیت مختلف تشکیل می‌دادند و می‌رفتند که به راستی حکومتی جهانی را تشکیل دهند. در اینجا بود که باز هم حضور قاسم سلیمانی به مهم‌ترین برگ برنده ایران تبدیل شد. اولین نقطه مقاومت ایران در منطقه جلولا در استان دیالی عراق بود و به تدریج بقیه مناطق عراق همچون تکریت، سامرا، فلوجه و الانبار آزاد شدند...

در سوریه نیز حضور نیروهای هوافضای روسیه توانست برتری هوایی را به سمت محور مقاومت عوض کند. از سوی دیگر رزمندگانی از عراق و افغانستان نیز به یاری ارتش سوریه، نیروهای حزب الله و کردهای سوریه آمدند. پیشروی نیروهای گروه‌های تروریستی نه تنها متوقف شد بلکه در کمتر از سه سال در سوریه و عراق به نقطه پایانی خود رسید... سردار سلیمانی با این عملکرد خود نه تنها در خارج از ایران بلکه در داخل ایران صرف نظر از هر گونه گرایش سیاسی به محبوبیتی باور نکردنی رسید.

نظرسنجی مؤسسه ایران پل که طی سه مرحله در سال ۲۰۱۹ انجام شد نشان داد که سردار قاسم سلیمانی محبوب‌ترین شخصیت سیاسی در ایران محسوب می‌شود؛ محبوبیتی که به خوبی در عزاداری سرتاسری اقشار مختلف مردم ایران در هنگام خبر شهادت وی روشن بود... پس از آن فرمانده جوان سپاه ۴۱ ثار... به خوبی بین فرماندهان مهم جنگ جا افتاد و حالا نوبت عملیات‌های دیگر بود. مشاوره در دفاع یمنی‌ها یکی دیگر از افتخارات شهید قاسم سلیمانی است...

تهدید مکرر به ترور و تحریم به وسیله مقامات آمریکایی

سردار سلیمانی همواره به وسیله مقامات آمریکایی و رژیم صهیونیستی تهدید به ترور می‌شد. در همین سال گذشته نیز مقامات وزارت امور خارجه آمریکا سردار سلیمانی را متهم به همکاری با نیروهای امنیتی سوریه در جریان اعتراضات در این کشور و سرکوب مخالفان بشار اسد کردند و در پی این اتهام وزارت خزانه‌داری آمریکا این سردار شهید را تحریم کرد. پس از تکرار بسیار نام قاسم سلیمانی در رسانه‌های جهان، خبرگزاری فرانسه خبری را منتشر ساخت که از احتمال ترور او به وسیله دولت آمریکا پرده بر می‌داشت. بر اساس این خبر جک کین فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش آمریکا که در نشست استماع کنگره آمریکا حضور داشت با اشاره به طرح ترور

مقامات ایرانی به ویژه مقامات ارشد سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران، گفت: چرا آن‌ها را به قتل نرسانیم؟ آنها قریب به هزار آمریکایی را کشته‌اند، چرا ما عامدانه آنها را ترور نکنیم؟ نمی‌گوییم که اقدام نظامی انجام دهیم، من پیشنهاد می‌دهم عملیات محرمانه انجام دهیم. باید فشارهای شدیدی روی آن‌ها اعمال کنیم.

همچنین رویل مارک گریچ از کارشناسان موسسه به دفاع از دموکراسی اظهار داشت: آنان به اندازه ما دارای منطق نیستند، فکر نمی‌کنم بتوانید بدون به قتل رساندن یکی از آن‌ها، مرعوب‌شان کنید. قاسم سلیمانی خیلی زیاد سفر می‌کند، بروید او را دستگیر کنید یا به قتل برسانید! به گزارش خبرگزاری فرانسه در ادامه این اظهارات برخی از نمایندگان آمریکایی اعلام کردند ما انجام هرگونه اقدامی درباره ایران را دور از ذهن نمی‌دانیم اما از ابراز موافقت با اظهارات جک کین سر باز زدند.

شهادت ره توشه سردار قاسم سلیمانی

سرانجام دشمنان کینه توز که رشادت و قدرت سردار قاسم سلیمانی را تاب نیاوردند در بامداد جمعه ۱۳ دی ۱۳۹۸ خورشیدی با حمله موشکی بالگردهای آمریکایی به

۲ خودروی حامل سردار قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس و ابومهدی المهندس معاون بسیج مردمی عراق (الحشد الشعبی) و تنی چند از اعضای الحشد الشعبی در اطراف فرودگاه بغداد آنان را به شهادت رساندند.

سردار سلیمانی در پاسخ به تهدید ترور از طرف مقامات آمریکایی همواره می گفت: این تهدید نیست، کمک به شوقی است. در پاسخ به افرادی که فکر می کنند با تهدیدها رعب بر ما حاکم می شود، می گویم خداوندا شهادت در راه خودت را به دست دشمنان دینت، نصیب من بگردان.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با صدور اطلاعیه ای اخبار مربوط به شهادت سردار سرلشکر قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تایید کرد. سپاه پاسداران در اطلاعیه خود آورده است:

سردار سرافراز اسلام حاج قاسم سلیمانی پس از عمری مجاهدت بامداد امروز در حمله بالگردهای آمریکایی به شهادت رسید.



بسیج بزرگ‌ترین شبکه جهانی مقاومت

حضرت امام خمینی (ره)
 بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکیل آن را
 همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده‌اند.

رهبر انقلاب اسلامی:

جنبه‌ی فراملی و فرامرزی بسیج دریان امام هست، امام تعبیر میکند هسته‌های مقاومت جهانی، بسیج ما نیست. بسیج خودشان است اما همان فرهنگ است. همان هسته‌های مقاومتی که امام بشارتش را داده بود، امروز در حال تعیین سرنوشت این منطقه‌اند. یک نمونه‌اش همین طوفان الاقصی است.

۱۴۰۲/۹/۸

KHAMENEI.IR

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه

تقديم به همسران صبور شهدا خصوصا همسر شهيد سلیمانی

مثل يك صبح قشنگ دويدي توي زندگي من، مثل آفتاب، مثل سایه، مهربان و بي ادعا. شروع زندگي مشترك مان با بوي جنگ درهم آميخت. از جبهه می آمدی از دل دشمن، از شب های پرحادثه، انفجارهای پی در پی، از پشت خاکریزها، هنوز بوي باروت می دادی. گرد و خاک لباس ها و موهایت پاک نشده بود.

با تو حرف میزد، تصویر شهید شدن همسنگری های مهربانت را توی خانه چشم هایت می دیدم. می گفתי قطعه ای از بهشت است.

"چقدر چشم های نمناک را دوست داشتم". روزی که از جبهه برگشتی، برای من بهترین روز دنیا بود و روزهایی که کنارم بودی، بهترین روزهای زندگی ام، خوشحال بودم، از عمق وجود، می آمدی. حجم خیال و رفتارم پر از تو بود، کنارم بودی، دلم برای تو سوخت، دلتنگ تو، دلتنگ دغدغه های پاهایت تا دل زده و دست های پینه بسته ات...

می گفتم: این چند روز را استراحت کن. می خندیدی و می گفתי خیلی زرنگی؛ می خواهی بعد از من بگویی "قاسم" شوهر خوبی نبود. ظرف می شستی، جارو می زدی، می خریدی، می کشیدی، می آوردی. وقتی می دیدم با چه دقتی سبزی ها را پاک می

کني، مي خنديدم. مي گفتم: راستش را بگو قاسم، توي جبهه مسئول آشپزخانه اي يا فرمانده!؟

خودت چيزي نمي گفتي اما دوستانت برايم مي گفتند که چه فرمانده ي لايقي هستي. هرچه به پايان روزهاي مرخصي ات نزديک تر مي شديم، ناراحتي من بيشتر مي شد. کمتر حرف مي زدم. توي فکر مي رفتم، بغض مي کردم و دلم مي شد شهر آشوب فکرهاي جورواجور...

برايام لطيفه هاي جنگي تعريف مي کردي، مرا مي خنداندي. اما من بغض مي کردم و به نقطه نامعلوم خيره مي شدم. خاطرات روزهايي که پيشم بودي، جلوي چشم هايم به حرکت درمي آمد. آن موقع چه قدر احساس خوشبختي مي کردم. اما حالا که داري مي روي، تنها تر از من توي دنياي به اين بزرگي کسي وجود ندارد.

مي گفتي عروس خانم، راست راستي راضي به رفتنم هستي، مگر خودت هميشه نمي گويي افتخارم اين است که همسر يك رزمنده ام. و خوب مي دانستم که همه دل نگراني هايم از اين است که بلابي سرت بيايد. مي گفتم: اگر بدانم مواظب خودت هستي، دلم آرام مي گيرد. آن وقت اگر اين جنگ چهل سال هم طول بکشد، طاقت دوري ات را دارم...

چادر سفید عروسی ام سرم بود. نگاهت می کردم و با بال های چادر، اشک هایم را پاک می کردم. نمی توانستم. جلوی اشک هایم را بگیرم. وقتی به پیچ کوچی رسیدی، ایستادی، خداحافظی کردی. دست هایم را روی چشم های کشیدی و خندیدی. فهمیدم که می گویی اشک هایم را پاک کنم ...

در را که بستم، غم بزرگی بروی سرم و بعد توی حیاط خانه چرخید. با رفتنت گویا پرندۀ خوشبختی خانۀ کوچکمان هم توی قفس پرید. دیگر صدای زندگی از هیچ روزنۀ ای به گوش نمی رسید... تو رفتی تا مهربانی هایم را با رزمندۀ های جبهه ها تقسیم کنی. روزی که رفتی، باورم نمی شد؛ که روی دست های مردمی که دوستشان داشتی، برگردی...

آن روز سرد زمستان که خاک ها را روی تن پاره پاره ات می ریختند، ساکت و بهت زده گوشه ای ایستادم و به تابوت بی صدایت نگاه کردم. به شیشه های گلابی که روی سر و صورتمان خالی می شد و به تاج گل های خوشبویی که با نوارهای مشکی به صف برای بدرقه ات ایستاده بودند.

تمام مدت کنارم بودی. گرمای وجودت را حس می کردم. ایستاده بودی و با حس غریبی نگاهم می کردی. چشم هایم مثل همیشه نمناک بود. آخرین خاک ها که روی مزارت ریخته شد، آدم هایی که برای خداحافظی با آسمان وجودت آمده بودند، به

طرفم سرازير شدند. زن‌ها خودشان را توي بغلم مي‌انداختند، همدردی مي‌کردند. تسليت مي‌گفتند و شهادت راتبريك مي‌گفتند. مردهاي سياه پوش سر به زير جلو مي‌آمدند... سر سلامتي مي‌دادند، خداحافظي مي‌کردند و سوار ماشين‌ها و اتوبوس‌ها مي‌شدند و مي‌رفتند. عاقبت من ماندم و تو و آسمان پاك بالاي سرمان كه حالا اينقدر پايين آمده بود تا صدايمان را بشنود. ديگر وقتش بود تا گريه كنم. رو به رويم ايستاده بودي، ابروهايت را بالا انداختي، لب‌ت را گزيدي و بعد سرت را پايين انداختي... آهسته گفتم: قاسم جان، گريه هم نكنم؟ چشم‌هايت را بستې و سرت را تكان دادې. باريدم ولي تمام نشده، بقيه‌اش را قورت دادم. نشستې. سرت همچنان پايين بود، خيلي پايين. انگشتر عقيق دستت بود...

همان انگشتری كه با دست قطع شده ات برايم آورده بودند... انگشتر را كه به چشم‌هاي نمناكم ماليدم، ياد حلقه‌ي عروسي‌مان افتادم... چقدر اذيتم كردي. تمام زرگري‌هاي شهر را زير پا گذاشتيم؛ آخر هم گفتي: اصلاً حلقه براي چي؟ مي‌خواهم غلام حلقه به گوش شما باشم! و زدي زير خنده... مي‌دانستم مي‌خواهي كاري كني كه حلقه‌ي طلا نخري. آخرش هم به اصرار من يه انگشتر عقيق را از نقره‌فروشي برداشتي. با همان دستت روي خاك‌ها نوشتي: "يا حسين شهيد" آرام و آهسته به حرف درآمدي: گريه براي چه؟ من خودم اين راه را انتخاب كردم. بهتر از هر كس

ديگري مي داني، آرزويم اين بود و بعد با چشم هاي هميشه نمناك به من نگاه كردي
و گفتي: خودت خوب مي داني كه چقدر دوستت دارم. زندگيمان را هم دوست دارم
و از كنار تو بودن لذت مي برم.

مگر اين زندگي دنيا چند روز است؟ فكرش را بكن! چند سالي كنار هم زندگي
مي كنيم. بچه دار مي شويم، بچه هايمان بزرگ مي شوند... بالاخره بايد بميريم.
راستي راستي دلت نمي خواهد پيش خداي خودم روسفيد باشم. دلت مي خواهد
بمانم و در يك زندگي نباتي در بستر بميرم. لذت زندگي كردن بيشتر است يا لذت
شهيد شدن؟ تو كه مرا خوب مي شناسي، بمانم هم مثل آدم هاي ديگر نمي توانم
دل، خوش كنم به اين زرو زيورها و اسباب بازي هاي دنيا...

چشم هاي من مي سوخت، مي دانستم هر دو چشمم شده كاسه ي خون. زل زدم توي
صورت سفيدت كه پشت انبوه محاسن پرپشت و سياهت گم شده بود. گفتم:
قاسم، قاسم جان! من بدون تو چه كار كنم. مي ترسم گم شوم. هنوز سرت پايين
بود... خنديدي و گفتي: تو راه را خيلي خوب بلدي... بلند شدي. آرام و موقع بلند
شدن، دستت را روي زانو هايت گذاشتي، مثل هميشه زانو هايت تق صدا كردند. توي
صورت من خيره شدي... لبخند زدي و گفتي: مي مي روم. اما تو هستي و تمام كساني
كه بعد از من راه را به ديگران نشان مي دهند... دستي روي شانه هاي من پايين آمد:

عزیزم... بلند شو، بسه دیگه، بلند شو بریم. ببین همه رفته اند. نگاه کردم. جایی که ایستاده بودی، تو نبود. اما بوی خوب تنت را هنوز می توانستم احساس کنم. وجودم پراز تو بود. سرم گیج می رفت. آسمان گرفته بود.

سوز عجیبی می آمد. سر مزارت خالی نمی شد... زن و مرد، کودک و نوجوان، سپاهی و ارتشی صف کشیده بودن برای آمدن سر قبرت... یاد وصیتت افتادم که گفته بودی فقط روی قبرم بنویسید:

"سرباز، قاسم سلیمانی..."

سکوت سنگینی روی قبرها نشسته بود، پاهایم رمق نداشتند. چادرم را روی سرم محکم کردم. حس غریبی در وجودم خانه کرد. شده بودی نور و دویده بودی توی تمام جانم. گرمای وجودت ریخت توی رگ و خونم. دیگر صدائی را نمی شنیدم... دو جفت چشم نمناک جلوتر از من به حرکت درآوردند. چشم های من هم پس از این همیشه نمناک خواهد بود. بی اختیار روی قبرها پا می گذاشتم و می رفتم. یادم آمد همیشه باخودت به گلزار شهدا می آمدم. پا که روی قبرها می گذاشتم، بامهربانی می گفتم که از روی قبرها نرو؛ زیر هر کدام از این قبرها يك نفر خوابیده و گناه دارد که پایت را روی این آدم ها می گذاری. آن وقت با پاهایم از روی قبرها می پریدم. با خودم گفتم: نکند کسی پاهایش را روی قاسم بگذارد و چقدر از این فکر، دلم گرفت...



سید المراد محمد زاهد
یقیناً کله خیر

نکته

کتاب کشکول خاطرات - ناصر کاوه

خاطره ای منتشر نشده از بارزانی، نخست وزیر کردستان عراق!

داعش به دروازه های اربیل رسیده بود و بیم آن میرفت که شهر عنقریب اشغال شود بارزانی میگوید من پس از حمله داعش با امریکاییها ترکها انگلیس فرانسه و حتی عربستان تماس گرفتم که همه مقامات این کشورها در جواب گفتند که فعلا هیچ کمکی نمیتوانند بکنند بارزانی میگوید من فوراً با مقامات ایرانی تماس گرفتم و به آنها صریحاً گفتم که شهر در حال سقوط است اگر نمیتوانید کمکی کنید ما شهر را تخلیه میکنیم لذا مقامات ایرانی فوراً شماره تماس قاسم سلیمانی را بمن دادند و گفتند حاج قاسم نماینده تام الاختیار ما در امور مبارزه با داعش است.

لذا فوراً با حاج قاسم تماس گرفتم و اوضاع را دقیقاً شرح دادم حاج قاسم بمن گفت من فردا صبح بعد از نماز صبح اربیل هستم به او گفتم فردا دیر است همین حالا بیایید حاجی گفت کاک مسعود فقط امشب شهر را نگهدار بارزانی در ادامه میگوید فردا صبح حاج قاسم در فرودگاه اربیل بود من به استقبالش رفتم حاجی با ۵ نفر از نیروهای مخصوصش آمده بود آنها سریعاً به محل درگیری رفتند و نیروهای پیشمرگه را سازماندهی دوباره کردند و در عرض چند ساعت ورق بنفع ما برگشت در ضمن کمکهای تسلیحاتی ایران نیز برای ما رسید.

بارزانی میگوید حاج قاسم چند نفر از نیروهایش راجهت مشاوره نظامی در اربیل گذاشت و خودش به کربلا بازگشت بارزانی میگوید ما بعدها یک فرمانده داعش را اسیر کردیم و از او پرسیدیم چگونه شد شما که در حال فتح اربیل بودید بیکباره عقب نشستید این اسیر داعشی بما گفت نفوذیهای ما در اربیل بما خبر دادند قاسم سلیمانی در اربیل است لذا روحیه افراد ما بهم ریخت و عقب نشستیم!

روایتی از شجاعت سردار سلیمانی

فرمانده یگان فاطمیون خاطره ای از آرامش سردار اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی مقابل جنگنده های آمریکایی روایت کرده است: ما معمولا برای سرکشی به مناطق تحت درگیری با هلی کوپتر در رفت و آمد بودیم. یکی از روزهایی که منطقه "حنف" در مرز عراق و سوریه از دست داعش آزاد شده بود به خواست حاج قاسم بنا شد به آنجا برویم تا سری به وضعیت منطقه و نیروها بزنیم و از اوضاع مطلع شویم... آمریکایی ها هم اعلام کرده بودند "تا مدار ۵۵ درجه این منطقه کسی حق نداره نزدیک بشه."... هنگام پرواز حاجی شروع کرد در دفترش مطالبی را یادداشت کردن. هم زمان جنگنده های آمریکایی هم با دیدن هلی کوپتر ما تلاش می کردند ما را از مسیرمان منحرف کنند. البته آنها نمی دانستند هلیکوپتر حامل چه شخصیتی است.

من که مضطرب شده بودم چند بار به حاجی گفتم جنگنده ها دارند نزدیک ما می شوند. اما ایشان با آرامش به نوشتن ادامه داد و حتی سرش را هم بلند نکرد که نگاه شان کند... چند دقیقه بعد به منطقه که رسیدیم سردار سلیمانی در نقطه صفر مرزی نماز شکر خواند و برگشتیم... منبع : برگرفته از خبرگزاری فارس

شهید سلیمانی و آزاد سازی شهر محاصره شده...؟!

یکی از مطالبی که رهبری در نماز جمعه فرمودند و هیچ رسانه ای هم به آن نپرداخت ذکر یکی از کارهای بسیار شجاعانه و متهورانه شهید سلیمانی بود. رهبری فرمودند چه کسی هست که بتواند با بالغرد وارد شهری که در محاصره ی ۳۶۰ درجه دشمن است بشود (یعنی محاصره کامل و بدون راه فرار) و با سازماندهی جوانان آن شهر محاصره را بشکند؟ این حرف رهبری اشاره به کاری بود که سردار سلیمانی در زمان محاصره شهر "آمرلی" توسط داعش در عراق انجام داد.

زمانی که داعش در اوج قدرت بود و هیچکس در سوریه و عراق حریفشان نبود (چه ارتش های سوریه و عراق و چه سایر گروه های تکفیری قدرتمند مثل جبهه

النصره یا همان القاعده و یا جیش الفتح و ...) وقتی داعش به عراق حمله کرد و مثل آب خوردن موصل و تمام شمال عراق را گرفت و به نزدیکی بغداد و کربلا و اربیل رسید و کل عراق در آستانه اشغال و سقوط به دست داعش قرار گرفت، یک شهر به اسم "آمرلی" که ساکنان آن اقلیت ترکمان شیعه عراق هستند در محاصره کامل و ۳۶۰ درجه داعش قرار گرفت...

سردار سلیمانی در حالی که شهر در محاصره ی کامل داعش بود، شبانه و با بالگرد در یک اقدام بسیار خطرناک از بالای سر نیروهای داعش گذشت و وارد شهر شد و به سازماندهی نیروهای مدافع شهر پرداخت و باعث مقاومت شهر و جلوگیری از سقوط و قتل عام فجیع مردم و شیعیان شهر شد...

اقدامی که در آن شرایط پر خوف و خطر یک کار عجیب و بسیار متهورانه بود و کمتر کسی جرات انجام این کار را داشت. متأسفانه رسانه‌های ما در آن زمان نه خطر عظیم داعش را به مردم گوشزد کردند و نه به این اقدام بی باکانه و شگفت آور سردار سلیمانی پرداختند...



الشيخ القائد الكبير جعفر قاسم سليمان

General Qassem Soleimani 21 March 1956 – 3 January 2020

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه

حاج قاسم یادت می آید ؟

حاج احمد گفت: اجازه بدهید حاج قاسم هم حادثه جالبی را که این روزها در مورد جنازه یک شهید بسیجی در عراق اتفاق افتاده را برای دوستان نقل کند. حاج قاسم هم نقل می کند که چگونه یک بسیجی شهادت خود را در جبهه پیش بینی می کند و با استفاده از کارت و پلاک یک اسیر عراقی زمینه دفن جنازه خود را در کربلا فراهم می کند و حال سال ها پس از مفقودیت ، یک خانواده عراقی آدرس قبر او را در کربلا به حاج قاسم رسانده اند تا به خانواده اش خبر دهد.

کربلای دیگری را هم اگر بر پا کنی

بیست ملیون قاسم آماده است، آمریکا ببین

بد رقم در سینه اش بغض تو را پرورده است،

در زمین هر کس که آزاده است، آمریکا ببین

امپراطوران عالم یک به یک زانو زدند

قرعه بر نام تو افتاده است، آمریکا ببین

خاطرات شهید سلیمانی، از سردار شهید حاج احمد کاظمی

احمد عصاره و خلاصه ای از شخصیت امام خمینی در ابعاد مختلف بود... هیچ جلسه ای، هیچ خلوتی، جلسه رسمی، جلسه دوستانه، جلسه خانوادگی، مسافرتی وجود نداشت که او یاد باکری و خرازی و همت و این شهدا را نکند.

هیچ نمازی ندیدم، که احمد بخواند و در قنوت یا در پایان نماز گریه نکند و پیوسته این ذکر: "یا رب الشهداء، یا رب الحسین، یا رب المهدی ورد زبان احمد بود و بعد گریه می کرد..." از دست دادن احمد همه را ناراحت کرد، اما آن چیزی که بچه های جبهه با احمد دلخوش بودند و با رفتن او غمگین شدند این بود که، احمد تداعی رفتارهای جنگ بود، تداعی خلوص، صفا، پاکی، صداقت بود.

وقت سخن با احمد کاظمی میاد، ناخودآگاه آدم را به یاد خرازی می انداخت، به یاد همت می انداخت، حیای احمد آدم را به یاد آن انسان پراز حیای جنگ می انداخت...

جلسه‌ای بود که احمد کاظمی، باقر قالیباف، قاسم سلیمانی و همه رفقا بودند. من دیدم که شهید کاظمی گفت گرسنه‌ام چرا غذا نمی‌دهند، جلسه هم خیلی مهم بود، وقتی برای غذا رفتیم یک سفره رنگین انداخته بودند و مشخص بود ارتش سنگ تمام گذاشته است. این موضوع مربوط به اوج جنگ یعنی بین سال‌های ۶۴-۶۵ است. من دیدم احمد کاظمی که از فرماندهان نیروی زمینی سپاه بود نشست و ظرفی کشید جلو، چند تکه نان و پنیر و سبزی گذاشت جلویش و خورد بعد هم چیز دیگری نخورد. گفتم این همه غذا هست چرا نمی‌خوری، احمد آقا گفت نه ما به این سفره‌ها عادت می‌کنیم بهتر است از خودمان مراقبت کنیم و از این تشریفات خالی باشیم. آن زمان بچه‌ها خودشان را حفظ می‌کردند. این طرف‌تر آمدم. آقا رحیم را دیدم که ظرفش تمیز تمیز است و هیچ چیز استفاده نکرده، گفت دل درد داشتم نان خوردم و سیر شدم. بعد از آقا رحیم پرسیدم چرا چیزی نخوردی گفت یاد بچه‌های خودمان در جنگ که می‌افتم شرفم اجازه نمی‌دهد...

گفتیم خرمشهر در محاصره است چطور می‌توانیم برگردیم. همه خسته بودند چون ما چهل روز بعد از عملیات فتح المبین، عملیات بیت المقدس را شروع کرده بودیم. شهید کاظمی توانست با کمک شهید خرازی آخرین مرحله عملیات آزادسازی

خرمشهر را انجام دهد. ایشان نیروهای عراقی را در خرمشهر محاصره و با گرفت ۱۱ هزار اسیر، شهر را آزاد کردند. آنها با دو لشکر خرمشهر را تصرف کردند هر کدام با پنج گردان یعنی سه هزار نفر در مقابل بیست هزار نفر دشمن، لشکرهای ۸ نجف و ۱۴ امام حسین تحت فرماندهی احمد و حسین بودند.

و اینگونه بود که در همه عملیات‌ها تا پایان جنگ، شهید کاظمی بدون استثنا نقش فعال و موفقی داشت؛ وی از افراد مؤثر در آزادسازی خرمشهر بود و این شهر تا ابد، مرهون رشادت کاظمی است...

حاج قاسم، حاج احمد مرا ببر...

در مستند "نامه‌ای به احمد" شهید سردار حاج قاسم سلیمانی در پاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر بخواهد به هم‌رزم شهیدش سردار فاتح خرمشهر حاج احمد کاظمی حرف یا نامه‌ای بنویسد چه می‌گوید. ایشان فرمودند: "الهی دردت بخوره تو سرم"، اصطلاح من بود نسبت به احمد... دورت بگردم...

من دلم می‌خواست واقعاً، آنچه مکنونات قلبی من است... از خدا این رو می‌خوام که خدا هر چه سریعتر به او ملحق کند... "به او اگر بنویسم، این را خواهم نوشت من را ببر..." منبع: سایت مشرق



خداوندا! تو را سپاس که مرا صلب به صلب، قرن به قرن، از
صلبی به صلبی منتقل کردی و در زمانی اجازه ظهور و وجود
دادی که امکان درک یکی از برجسته‌ترین اولیائت را که قرین
و قریب معصومین است، **عبد صالحت خمینی** کبیر را درک
کنم و سرباز رکاب او شوم.

شکول خاطرات _ ناصر کاوه

تبدیل گردان خاکی به گردان ویژه غواص

بعد از عملیات کربلای یک در تیرماه ۱۳۶۵ که شهر مهران آزاد شد، به اهواز آمدم، گفتند: حاج قاسم سلیمانی فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله گفت بیاید جلسه. من و آقایان نبی زاده و ملاپرست در نشست شرکت کردیم، سردار سلیمانی گفت: برای مأموریت هایی در آینده (در آن زمان فقط یک گردان غواص داشت گردان ۴۱۰ به فرماندهی شهید احمد امینی که در والفجر هشت شهید شد.) نیاز به تقویت و افزایش گردان های غواص داریم. هیچ کس بهتر از رزمندگان های هرمزگان نیست و بروید و مقدمات راه اندازی گردان های غواصی از بین نیروهایتان آماده کنید.

سردار سلیمانی ما را برای یک سفر تشویقی به مشهد برای زیارت امام رضا (ع) فرستاد. به اتفاق کادر گردان رفتیم زیارت امام رضا (ع) و از مشهد به بندرعباس برگشتیم و با مراجعه به منطقه یکم نیروی دریایی سپاه و ارتش کارآموزی غواصی را در ساحل بندرعباس آغاز کردیم؛ حاج قاسم سلیمانی فرمانده لشکر ثارالله با آن تجربه و تخصص به رزمندگان های هرمزگان از جمله فرمانده گردان ما آقای منصور نبی زاده اعتماد کرد و به این ترتیب گردان ۴۲۲ خاکی به گردان ویژه غواص تبدیل شد. زمانی که گردان خاکی ۴۲۲ آقای نبی زاده تبدیل به گردان غواص شد /

اولین عملیات سه ماه بعد انجام شد، لذا یکی از گردان هایی که در لشکر ثارالله بسیار خوش درخشید، همین گردان ۴۲۲ استان هرمزگان بود. به راستی شهادت جامه ای است که جز آن برازنده حاج قاسم نبود، درست مانند شهید "مصطفی چمران" مجاهد خستگی ناپذیر دوران های سخت چه در لبنان و چه در جبهه های دفاع مقدس وقتی مرگ از او فرار می کرد، او خود در پی شهادت می دوید...

راوی: سردار رضا ترابی فرمانده سابق سپاه امام سجاد(ع) هرمزگان در آیین شب خاطره "ماهی ها دلتنگ آب نمی شوند." منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی

کجایند مردان بی ادعا

چند ساعت بعد از این که زلزله بم رخ داد ، شهید حاج احمد کاظمی با من تماس گرفت و گفت می خواهیم با سردار قاسم سلیمانی برای کمک رسانی به بم برویم ... از من خواست تا به سرلشگر صفوی اطلاع دهم . آن زمان من رئیس دفتر سردار صفوی بودم ...صبح موضوع را به سردار صفوی اطلاع دادم و ایشان هم به سرعت به بم رفت . وقتی رسید دید شهید کاظمی یک سر برانکاردی را گرفته و سر دیگرش در دست حاج قاسم است و در حال جا به جا کردن مجروحین هستند.

"در اربعین شهادت شهید کاظمی او را در خواب دیدم و احوالش را پرسیدم؛گفت خوبم و ادامه داد که ماجرای بم را به خاطر داری ؟ کاری که آنجا انجام دادیم اینجا نتیجه داد ...

" این حرف را شهید کاظمی ائی زد که در زمان نبرد هشت ساله و در فتح خرمشهر و در عرصه های نظامی اثرگذار بود ، با این وجود حرفی از آن نمی زند و به خدمت جهادی اشاره می کند ...وسالها بعد همان خدمات رسانی در بم نیز دست شهید سلیمانی را گرفت... به نقل از سردار نصرالله فتحیان

امام و زاده ی آنان به جای خود اما

کدام مادر، از این پس چو تو تواند زاد؟

همه معلمانِ وطن را دوباره جمع کنید

کدام یک چو تو، تعلیم می تواند داد؟

قسم به تشنگان حقیقت که خفته اند به خاک

شود ز سرخیِ خون تو، قدس هم آزاد

مگر نه این که سلیمانی و به دفتر تقدیر

خدا به سلیمان، مُلکِ بیت المقدس داد

بخواب قاسمِ دوران، عسل گوارایت

بدان که منجی، ما را نمی برد از یاد

خاطره آیت الله نوری همدانی از امضا برکفن شهید سلیمانی

حاج قاسم سلیمانی مکرر در دفتر ما رفت و آمد داشت، در آخرین دیدار بعد از ملاقات رسمی گفتند که همه بیرون بروند من با شما کاری خصوصی دارم، بنده و ایشان در اتاق ماندیم.

حاج قاسم از کیف کفنش را آورد و به بنده گفت که کفن من را امضا کنید و نام خود را بنویسید و ما هم امضا کردیم، بعد هم گفت می خواهم به عنوان خداحافظی چند رکعت نماز پشت سر شما بخوانم.

بعد از دیدار بنده از ایمان و بصیرت ایشان منقلب شدم و عشق و علاقه به جهاد و شهادت داشت، در زمان خداحافظی سردار سلیمانی را در آغوش گرفتم و آیه "مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا" را قرائت کردم و با چشمان اشک بار خداحافظی کردیم...

پیشانی

خوشا جایش
یک عمر
خدمت و شرف
آخرش هم جایزه
شهادت
رو در کار عالم!

بهر نقاب اسلامی
پس از افاده نماز و یکر
شهادت سرگرم
میرد - سپاه پاسداران
۱۴۰۲/۷/۲۷
GANDHARVIR

کتاب کشکول خاطرات - ناصر کاوه

روایت حاج قاسم سلیمانی:

وقتی برای آیت الله بهاءالدینی تعریف کردم که شهید حسین علی عالی شب عملیات روی سیم‌های خاردار خوابید تا بچه‌ها از معبر عبور کنند، ایشان بیش از ۱۰ دقیقه گریه کردند....

بوسیدن کف پای مادر؟

مادر بزرگوار سردار حاج قاسم سلیمانی که از دنیا رفتند، پس از چند روز با جمعی از خبرنگاران تصمیم گرفتیم برای عرض تسلیت به روستای قنات ملک برویم. با هماهنگی قبلی، روزی که سردار هم در روستا حضور داشتند، عازم شدیم. وقتی رسیدیم ایشان را دیدیم که کنار قبر مادرشان نشسته و فاتحه می‌خوانند.

بعد از سلام و احوالپرسی به ما گفت: من به منزل می‌روم شما هم فاتحه بخوانید و بیاوید. بعد از قرائت فاتحه به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: این مطلبی را که می‌گویم جایی منتشر نکنید. گفت: همیشه دلم می‌خواست کف پای مادرم را ببوسم ولی نمی‌دانم چرا این توفیق نصیبم نمی‌شد....

آخرین بار قبل از مرگ مادرم که اینجا آمدم، بالاخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می کردم حتماً رفتنی ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد. سردار در حالی که اشک جاری شده بر گونه هایش را پاک می کرد، گفت: نمی دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم...

پیشگویی ۱۴ سال پیش رهبر انقلاب از قدرت شفاعت حاج قاسم

داماد بزرگ خانواده، جواد روح‌اللهی، از رهبر انقلاب درخواست می‌کند که ان شاء الله فردای قیامت همه ما را که اینجا هستیم شفاعت کنید...

امام خامنه‌ای می‌گویند: ما چه کاره‌ایم که شما را شفاعت کنیم؟

پدر و مادر شهید باید من و شما را شفاعت کند...

... ما سعادت‌مان به این است و آرزویمان به این است مشمول شفاعت خوبانی از قبیل: این شهدا و امثال این‌ها باشیم.

بعد رهبر انقلاب خم می‌شوند و با نگاهی به حاج قاسم سلیمانی می‌گویند: این آقای حاج قاسم هم از آنهایی است که شفاعت می‌کند ان شاء الله....

حاج قاسم سلیمانی سر پایین می اندازد و با دو دست صورتش را می پوشاند.

- بله! از ایشان قول بگیرید، به شرطی که زیر قول شان نزنند!

همه می خندند، همه به جز سردار سلیمانی که خجالت زده سر به زیر انداخته... رهبر انقلاب ادامه می دهند: چون امکانات ایشان، امکانات قول دادن و شفاعت کردنشان، الان خیلی خوب است... (یعنی حالت مجاهدت او در جهاد اصغر و اکبر) اگر همین را بتوانند نگه بدارند، مثل همین چهل، پنجاه سالی که نگه داشته اند؛ خیلی خوب است.

این هم یک هنری است که ایشان دارند...

بعضی ها خیال می کنند که در دوره پیشرفته و سازندگی و توسعه و نمی دانم فلان و فلان، دیگر باید آن قید و بندهایی که اول کار داشت را رها کنند. نفهمیدند که هر دوره ای که عوض می شود، تکلیف ها و نوع مجاهدت عوض می شود؛ اما روحیه مجاهدتی که آن روز بوده، آن نباید عوض بشود. روحیه مجاهدت اگر عوض شد، آدم می شود مثل آدم هایی که وقتی جنگ بود، در خانه هایشان پای تلویزیون نشسته بودند فیلم خارجی تماشا می کردند.)

لحظاتی سکوت می شود و جمعیت حاضر به فکر می روند.



فرمانده فتح



پاسداشت سالگرد شهادت سردار پرافتخار اسلام
سپهبد حاج قاسم سلیمانی

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

جواد روح‌اللهی [داماد خانواده] می‌گوید: چند ماه بعد از آن دیدار، ماه رمضان، در مراسم افطاری هرساله حاج قاسم به بچه‌های جبهه و جنگ همان جلوی دراز ایشان قول شفاعت خواستم. حاجی می‌خواست دست به سرم کند، که گفتم: حاجی! والله اگر قول ندهی، داد می‌زنم و به همه مهمان‌ها می‌گویم آقا درباره تو آن روز چه گفتند؟ حاج قاسم که دید اوضاع ناجور میشود؛ گفت: باشد، قول میدهم؛ فقط صدایش را در نیاور!

روایتی از دیدار رهبری در منزل شهید محمدرضا عظیم پور در سال ۱۳۸۴

منبع: کتاب "کریمانه" روایت حضور مقام معظم رهبری در منازل شهدای استان کرمان انتشارات صهبا نشر ۱۳۹۵

شهید بی‌سر، ذوالفقار حسن عزالدین

سردار سرلشکر قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در بیان مصداق و مثال عینی درباره قدرت ایدئولوژی مبتنی بر روحی‌خاطر شهید عزالدین را گفت که بغض گلوی خود و حاضرین در مراسم را گرفت... ایشان گفتند: شهید هجده ساله‌ای که در آبان سال ۹۲ به اسارت تروریست‌های تکفیری داعش درمی‌آید

و تروریست‌ها پس از اسارت دقیقاً مانند شهید حججی سر از تنش جدا می‌کنند و او را به شهادت می‌رسانند و پس از ۵ سال پیکرش را حزب الله برمی‌گردانند.... ذوالفقار عزالدین از اهالی منطقه صور لبنان و متولد یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۴ بود که در اولین روزهای درگیری‌های منطقه غوطه سوریه توسط اصابت مین مجروح شد و به اسارت تکفیری‌ها درآمد و تروریست‌ها او را به شهادت می‌رسانند. تروریست‌های تکفیری قبل از به شهادت رساندن ذوالفقار چندین سؤال از او می‌پرسند و پس از آن، ذوالفقار را مانند سرور و سالار شهیدان امام حسین (ع)، سر از تنش جدا کرده و او را به شهادت می‌رسانند... عزالدین خواب را برای مادرش تعریف می‌کند، و به مادرش می‌گوید، با توجه به خوابی که دیده‌ام این آخرین ناهاری است که باهم می‌خوریم... اما مادر اجازه تعریف خواب را نمی‌دهد... اما خودش برای دوستانش این گونه تعریف کرده بود... ذوالفقار قبل از شهادتش در خواب دیده بود که سرش بریده می‌شود. او بیدار می‌شود و مجدداً به خواب می‌رود که این بار امام حسین (علیه السلام) را در خواب می‌بیند که ایشان به ذوالفقار می‌فرماید: "عزیز من! سرت را خواهند برید همانطور که بر سر من در واقعه کربلا گذشت. اما دردی حس نخواهی کرد، چون فرشتگان از هر طرف تو را دربر خواهند گرفت..." چندی بعد، خوابش تعبیر شد و همانگونه که در خواب دیده بود به دیدار مولایش امام حسین (ع) شتافت... منبع: گزارش شبکه المنار لبنان

بہشت من جوار توست

خداوندا! مرا بپذیر؛ پاکیزہ بپذیر؛ آنچنان بپذیر کہ شایستہ
دیدارت شوم. جز دیدارتو را نمی خواہم، بہشت من جوار
توست، یا اللہ!



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

دو تا از بچه‌های واحد شناسایی از ما جدا شدند. آن‌ها با لباس غواصی در آب‌ها جلو رفتند. هر چه معطل شدیم باز نگشتند. به ناچار قبل از روشن شدن هوا به مقر برگشتیم. محمد حسین که مسوول اطلاعات لشکر ثارالله بود، موضوع را با برادر حاج قاسم سلیمانی، فرمانده لشکر در میان گذاشت...

حاج قاسم گفت: باید به قرارگاه خبر بدهم. اگر اسیر شده باشند، حتماً دشمن از عملیات ما با خبر می‌شود. اما حسین گفت: تا فردا صبر کنید. من امشب تکلیف این دو نفر را مشخص می‌کنم... صبح روز بعد حسین را دیدم. خوشحال بود. گفتم: چه شد؟... به قرارگاه خبر دادید؟.. گفت: نه. پرسیدم: چرا؟!...

مکثی کرد و گفت: دیشب هر دوی آن‌ها را دیدم. هم اکبر موسایی پور هم حسین صادقی را... با خوش حالی گفتم: الان کجا هستند؟...

گفت: در خواب آن‌ها را دیدم. اکبر جلو بود و حسین پشت سرش. چهره اکبر نور بود! خیلی نورانی بود. می‌دانی چرا؟... اکبر اگر درون آب هم بود، نماز شبش ترک نمی‌شد.

در ثانی اکبر نامزد داشت. او تکلیفش را که نصف دینش بود انجام داده بود، اما صادقی مجرد بود. اکبر در خواب گفت که ناراحت نباشید؛ عراقی‌ها ما را نگرفته اند، ما برمی‌گردیم... پرسیدم: چه طور؟!...

گفت: شهید شده اند. جنازه‌های شان را امشب آب می‌آورد لب ساحل. من به حرف حسین مطمئن بودم. شب نزدیک ساحل ماندم. آخر شب نگهبان ساحل از کمی جلوتر تماس گرفت و گفت: یک چیزی روی آب پیدا است. وقتی رفتم، دیدم پیکر شهید صادقی به کنار ساحل آمده! ... بعد هم پیکر اکبر پیدا شد!...

راوی: شهید حاج قاسم سلیمانی

قاسم سلیمانی، راوی شهادت یوسف‌اللهی

شهید "محمدحسین یوسف‌اللهی" عارفی است که در در واحد اطلاعات عملیات لشکر ۴۱ ثارالله، مراتب کمال الی‌الله را طی کرد و کمتر رزمنده‌ای است که روزگاری چند با محمدحسین زیسته باشد، اما خاطره‌ای از سلوک معنوی او نداشته باشد. او مصداق سالکان و عارفانی است که به فرموده حضرت روح‌الله (س)، یک شبه ره صد ساله را طی و چشم همه پیران و کهنسالان طریق عرفان را حسرت‌زده قطره‌ای

از دریای بی‌انتهای خود کردند... شهید حاج قاسم سلیمانی درباره نحوه شهادت شهید محمد حسین یوسف الهی گفته است هنگامی که آن‌ها در اتاق عملیات بودند دشمن در عملیات والفجر هشت دست به حمله شیمیایی می‌زند، او یاران خود را از سنگر خارج کرد و خود بعدها بر اثر ابتلا به عارضه شیمیائی به شهادت رسید...

او در ادامه و در توصیف این شهید گفت که دوست دارم تا مرا پس از مرگ در کنار او به خاک بسپارید. اما او که بود که حاج قاسم دلش می‌خواست در کنار او به خاک سپرده شود؟

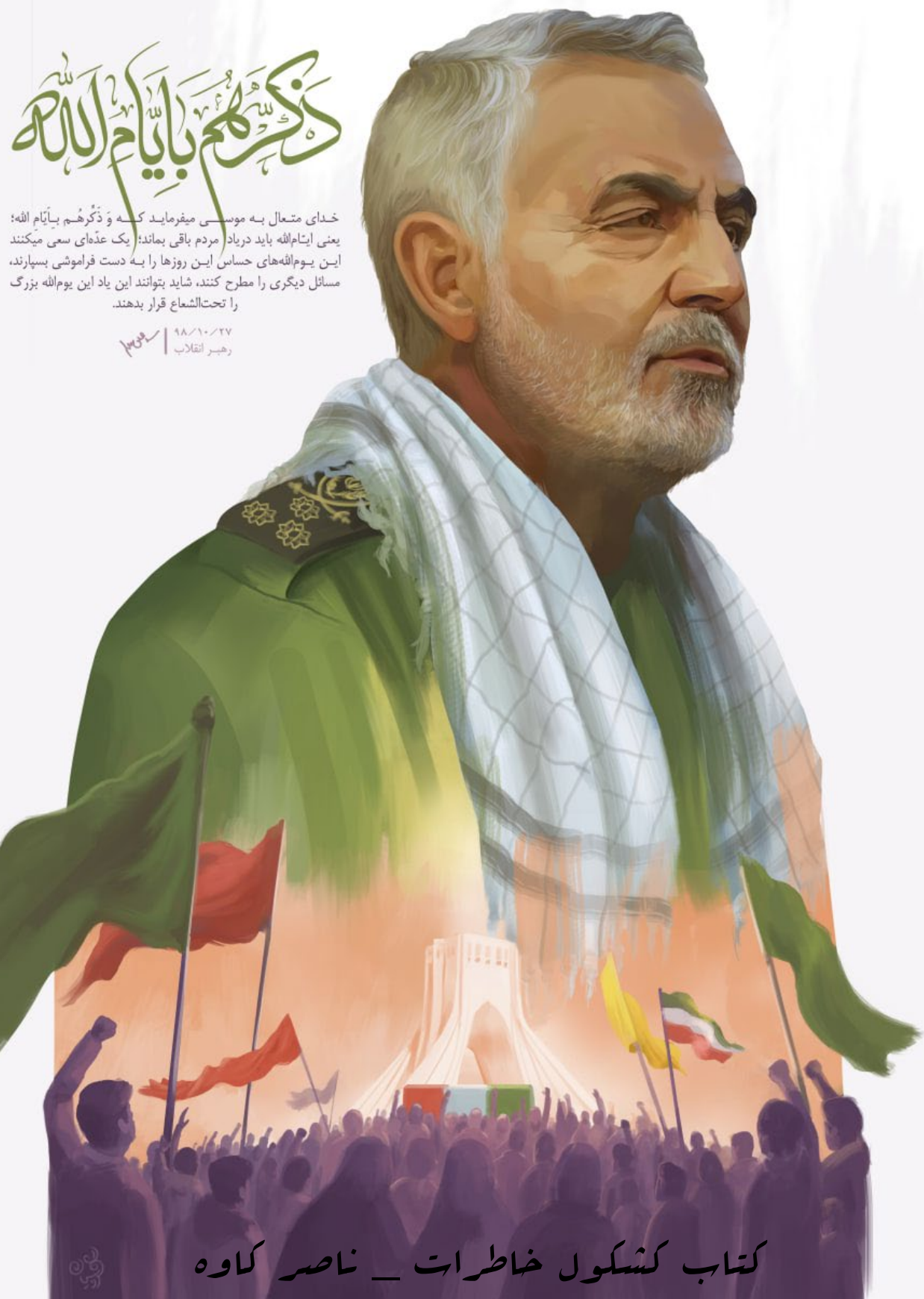
هم‌زمانش می‌گویند حسین از عرفای جبهه بود و زیباترین نماز شب را می‌خواند، ولی کسی او را نمی‌دید، رفیق خدا بود و پرده‌های حجاب را کنار زده بود. حاج قاسم در خاطراتش با این شهید بزرگوار می‌گوید: یک روز با حسین به سمت آبادان می‌رفتیم. عملیات بزرگی در پیش داشتیم. چندتا از کارهای قبلی با موفقیت لازم انجام نشده بود و از طرفی آخرین عملیاتمان هم لغو شده بود.

من خیلی ناراحت بودم. به حسین گفتم: چندتا عملیات انجام دادیم، اما هیچ کدام آنطور که باید موفقیت‌آمیز نبود. این یکی هم مثل بقیه نتیجه نمی‌دهد. گفت: برای چی؟ گفتم:، چون این عملیات خیلی سخت است و بعید می‌دانم موفق بشویم. گفت: اتفاقاً ما در این کار موفق و پیروز هستیم. گفتم:

ذکرهم بایام الله

خدای متعال به موسی میفرماید که: وَ ذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛
یعنی ایام الله باید دریاد مردم باقی بماند؛ یک عده ای سعی میکنند
این یوم الله های حساس این روزها را به دست فراموشی سپارند.
مسائل دیگری را مطرح کنند، شاید بتوانند این یاد این یوم الله بزرگ
را تحت الشعاع قرار بدهند.

۹۸/۱۰/۲۷ | سومین
رهبر انقلاب



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه



در عملیات‌هایی که به آن آسانی بود و هیچ مشکلی نداشتیم نتوانستیم کاری از پیش ببریم آنوقت در این یکی که کلا وضع فرق می‌کند و از همه سخت‌تر است، موفق می‌شویم!

حسین خنده‌ای کرد و با همان تکیه کلام همیشگی‌اش گفت: حسین پسر غلام حسین به تو می‌گویم که ما در این عملیات پیروزیم. می‌دانستم که او بی‌حساب حرفی را نمی‌زند. حتماً از طریقی چیزی که می‌گوید ایمان و اطمینان دارد. گفتم: یعنی چه از کجا می‌گویی؟... گفت: بالاخره خبر دارم. گفتم: خب از کجا خبر داری؟ گفت: به ما گفتند که ما پیروزیم. پرسیدم: کی به تو گفت؟ ... جواب داد: حضرت زینب (س). دوباره سوال کردم؟ با خنده جواب داد: تو چه کار داری. فقط بدان بی‌بی گفت که شما در این عملیات پیروز خواهید شد و من به همین دلیل می‌گویم که قطعاً موفق می‌شویم. هر چه از او خواستم بیشتر توضیح بدهد. چیزی نگفت و به همین چند جمله اکتفا کرد. نیاز هم نبود توضیح بیشتری بدهد. اطمینان او برایم کافی بود. همان طور که گفتم همیشه به حرفی که می‌زد، ایمان داشتم. وقتی که عملیات با موفقیت تمام به انجام رسید. یاد حرف آن روز حسین افتادم و به ایمان و قاطعیتی که در کلامش بود و هرگز از این اطمینان به او پشیمان نشدم.

منبع: کتاب "نخل سوخته" ویژه زندگی شهید حسین یوسف الهی

ماجرای عجیب دست و انگشتی که از بدن حاج قاسم سالم ماند..

دست نازنین حاج قاسم سلیمانی که ظاهرا از بدن مطهرشان سالم مانده در

عملیات طریق القدس ترکش خورده بود... سردار سرلشکر محمدعلی جعفری

"اهمیت حق الناس"

اقدام قابل تامل سردار سلیمانی درمیدان نبرد: نامه سرلشکر حاج قاسم سلیمانی

برای صاحب منزلی که در خلال عملیات آزادسازی البوکمال، از آن منزل به عنوان مقر

استفاده کرده بود. فرمانده سپاه قدس در این نامه ضمن معرفی خود، بابت

استفاده از منزل به عنوان مقر، از صاحب آن عذرخواهی کرده و ضمن نوشتن شماره

تلفن منزل شخصی خود در انتهای نامه، برای جبران هرگونه خسارت احتمالی و یا

هرگونه درخواست دیگری از طرف صاحب منزل، ابراز آمادگی کامل کرده است.

سردار سلیمانی همچنین در بخشی از این نامه بیان کرده: من میان خودم (به

عنوان یک شیعه) و شما (به عنوان یک سنی) تفاوتی نمی بینم؛ زیرا خود را پیرو

سنت رسول الله (ص) و شما را نیز محب اهل بیت (ع) می دانم... منبع/فارس



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

موقع کفن کردن حاج قاسم، کربلا را دیدیم

به آقا عرض کردم: دیشب که خواستیم شهداء را کفن کنیم کربلا را دیدیم، همه بدن ها اربا اربا بود، حاج قاسم پنج تکه شده بود، سر در بدن نداشت، بخشی از کتف و دست راست و امعاء و احشاء و پای راست از مچ به پائین. ابومهدی مهندس هم فقط ۴ الی ۵ کیلو گوشت....

عرض کردم: با اینکه برای کفن کردن همه وسائل را داشتیم، پارچه داشتیم، پنبه داشتیم، پلاستیک و دیگر لوازم را داشتیم اما نمی توانستیم این پیکرها را خوب جمع و جور کنیم و به سختی تیمم داده و کفن کردیم، نمی دانم امام زین العابدین در کربلا چگونه سید الشهداء را با بوی جمع کرد؟..سلام و درود خدا بر شهید سرافراز اسلام حاج قاسم سلیمانی...روایت سردار باقرزاده در محضر رهبر انقلاب

انگشتر شهید

بعد از این که شهید علیزاده، در درگیری های سوریه توانست تانک خودی که مابین ما و داعشی ها قرار گرفته بود را به تنهایی به عقب برگرداند و جان ۱۷ تن از مستشاران ایرانی را نجات بدهد او را به دلیل این رشادت کم نظیر نزد حاج قاسم

سلیمانی بردند، حاج قاسم وقتی شهید علی‌زاده را دید، او را بغل کرد و پیشانی‌اش را بوسید و گفت: من فعلاً چیزی به همراه ندارم که به عنوان هدیه بدهم ولی این انگشتر مال شما، این انگشتر به عنوان یادگاری در دست شهید بود تا اینکه شب عملیات انگشترش را در آورد و به هم‌رزمش داد و به او گفت: من فردا در سیلو شهید می‌شوم، این انگشتر را بعد از شهادت به پسر من سینه بده....

راوی: شهید عباسعلی علی‌زاده

«خاطرات دردناک، شهید سلیمانی»

«داعش به منزلی در سوریه حمله کرد، در حالی که در این منزل ۴ کودک به همراه پدر و مادر در حال غذا خوردن بودند، داعش سریکی از دختران را که ۹ سال بیشتر نداشت برید. به طوری که خون این دختر را بر روی غذاها ریخت و داعش خانواده‌ی دختر را مجبور کرد که این غذا را به همراه خون جگر گوشه‌شان بخورند.»

«داعش نوزاد تازه به دنیا آمده را از دستان پدر و مادر می‌گرفت و بچه را لخت می‌کرد و بر سینه دیوار می‌چسباند و به وسیله، سرنیزه با بدن این نوزاد، دارت بازی می‌کرد.»

«داعش شکم مادر باردار را در مقابل چشم شوهرش پاره می کرد و شرط بندی می

کرد که فرزندی که از شکم این مادر بیرون می آید، دختر است یا پسر.»

«در دیاله، کودکی را از سینه مادرش گرفتند، او را مثل گوسفند روی آتش سرخ

کردند، لای پلو گذاشتند و برای مادرش فرستادند.»

خاطراتی از شهید سلیمانی، به گزارش پایگاه خبری «هابیلیان»

«من به دعای خیر آن‌ها اعتقاد دارم»

«حاج قاسم در شرایطی از عراق تماس گرفت که صدای تیراندازی‌ها به وضوح به

گوش می‌رسید و حاجی در شرایط جنگی قرار داشت.»

ایشان در این تماس اظهار داشت که شنیده ام تهران برف سنگینی آمده است. گفتم

بله همین طور است. گفت، با این برف آهوهایی که در کوه نزدیک پادگان مقر سپاه

وجود دارد حتما برای پیدا کردن غذا پایین می‌آیند. همین امروز به اندازه کافی

علوفه تهیه کن و در چند جا قرار بده که آن‌ها از گرسنگی تلف نشوند. من، چون آن

زمان فرمانده بودم سریع اقدام کردم و تا ظهر نظر ایشان را عملی نمودم. با کمال

تعجب بعد از ظهر مجدداً حاجی زنگ زد و گفت چه کردی؟!

«گفتم دستور فرمانده عملی شد و آهوها دعاگو هستند.» من از ایشان سوال کردم در این شرایط سخت که با داعش درگیر هستید چگونه به فکر «آهوهای نزدیک مقرر هستید؟...» وی پاسخ داد: «من به شدت به دعای خیر آن‌ها اعتقاد دارم.»

منبع: سایت «الف»

«نامه شهید قاسم سلیمانی به دخترش فاطمه»

آیا این آخرین سفر من است یا تقدیرم چیز دیگری است که هر چه باشد در رضایش راضی‌ام. در این سفر برای تو می‌نویسم تا در دلتنگی‌های بدون من یادگاری برایت باشد. شاید هم حرف به درد بخوری در آن یافتی که به کارت آید. هر بار که سفر را آغاز می‌کنم احساس می‌کنم دیگر نمی‌بینمتان. بارها در طول مسیر چهره‌های پر از محبتتان را یکی یکی جلوی چشمانم مجسم کرده‌ام و بارها قطرات اشکی به یادتان ریخته‌ام. دلتنگتان شده‌ام، به خدا سپردم تان.

بیش از بیست سال است که شما را همیشه نگران دارم و خداوند تقدیر کرده این جان پایان نپذیرد و شما همیشه خواب خوف ببینید. اگر چه کمتر فرصت ابراز محبت یافته‌ام و نتوانستم آن عشق درونی خودم را به شما برسانم.

اما عزیزم هرگز دیده‌ای کسی جلوی آینه خود را ببیند و به چشمان خود بگوید
دوستتان دارم، کمتر اتفاق می‌افتد اما چشمانش برایش باارزشترینند. شما
چشمان منید. چه بر زبان بیاورم و چه نیاورم برایم عزیزید...

دخترم هر چه در این عالم فکر می‌کنم و کرده‌ام که بتوانم کار دیگری بکنم تا شما را
کمتر نگران کنم، دیدم نمی‌توانم و این به دلیل علاقه‌ی من به نظامی‌گری نبوده و
نیست. به دلیل شغل هم نبوده و نخواهد بود. به دلیل اجبار یا اصرار کسی نبوده
است و نیست.



نه دخترم من هرگز حاضر نیستم به خاطر شغل، مسئولیت، اصرار یا اجبار حتی یک لحظه شما را نگران کنم، چه برسد به حذف یا گریاندن شما. من دیدم هرکس در این عالم راهی برای خود انتخاب کرده است یکی علم می‌آموزد و دیگری علم می‌آموزاند. یکی تجارت می‌کند کسی دیگر زراعت می‌کند و میلیون‌ها راه یا بهتر است بگویم به عدد هر انسان یک راه وجود دارد و هرکس راهی را برای خود برگزیده است.



من دیدم چه راهی را می بایست انتخاب کنم. با خود اندیشیدم و چند موضوع را مرور کردم و از خود پرسیدم اولاً طول این راه چقدر است انتهای آن‌ها کجاست، فرصت من چقدر است.. دیدم من موقتم و همه موقت هستند. چند روزی می ماند و می روند... بعضی‌ها چند سال برخی‌ها ده سال اما کمتر کسی به یک صد سال می رسد. اما همه می روند و همه موقتند. دیدم تجارت بکنم عاقبت آن عبارت است از مقداری سکه براق شده و چند خانه و چند ماشین. اما آن‌ها هیچ تأثیری بر سرنوشت من در این مسیر ندارد.

فکر کردم برای شما زندگی کنم دیدم برایم خیلی مهم‌اید و ارزشمندید به طوری که اگر به شما درد برسد همه‌ی وجودم را درد فرا می‌گیرد. اگر بر شما مشکلی وارد شود من خودم را در میان شعله‌های آتش می بینم. اگر شما روزی ترکم کنید بند بند وجودم فرو می‌ریزد. اما دیدم چگونه می توانم حلال این خوف و نگرانی‌هایم باشم. دیدم من باید به کسی متصل شوم که این مهم مرا علاج کند و او جز خدا نیست. این ارزش و گنجی که شما گل‌های وجودم هستید با ثروت و قدرت قابل حفظ کردن نیست. وگرنه باید ثروتمندان و قدرتمندان از مردن خود جلوگیری کنند و یا ثروت و قدرت شان مانع مرض‌های صعب‌العلاج شان شود و از در بستر افتادگی جلوگیری نماید... من خدا را انتخاب کرده ام و راه او را.

اولین بار است که به این جمله اعتراف می‌کنم؛ هرگز نمی‌خواستم نظامی شوم.

هرگز از مدرج شدن خوشم نمی‌آمد. من کلمه‌ی زیبای قاسم را که از دهان پاک آن بسیجی پاسدار شهید برمی‌خاست بر هیچ منصبی ترجیح نمی‌دهم.

دوست داشتم و دارم قاسم بدون پسوند یا پیشوندی باشم. لذا وصیت کردم روی قبرم فقط بنویسید سرباز قاسم، آن هم نه قاسم سلیمانی که گنده‌گویی است و بار خورجین را سنگین می‌کند.

عزیزم از خدا خواستم همه‌ی شریان‌های وجودم را و همه‌ی مویرگ‌هایم را مملو از عشق به خودش کند و وجودم را لبریز از عشق خودش کند.

این راه را انتخاب نکردم که آدم بکشم. تو میدانی من قادر به دیدن بریدن سر مرگی هم نیستم. من اگر سلاح به دست گرفته‌ام برای ایستادن در مقابل آدم کشان است نه برای آدم کشتن...

نه برای اسلام عزیز جان بدهم که جانم قابل آن را ندارد، نه برای شیعه‌ی مظلوم که ناقابل‌تر از آنم، نه نه... بلکه برای آن طفل وحشت‌زده بی‌پناهی که هیچ ملجایی برایش نیست، برای آن زن بچه‌به‌سینه چسبانده هراسان و برای آن آواره در حال فرار و تعقیب، که خطی خون پشت سر خود بر جای گذاشته است می‌جنگم.



شهیدای نبود با آمریکای جنایتکار چهره های بین المللی

شهید نادر مهدوی یعنی یک چهره‌ی بین‌المللی مبارز
کسی از دوستان ما که وارد در این موضوعات است میگفت اگر ایشان
متعلق به کمونیست‌ها بود، یک چگوارا از او درست میکردند

شهید سلیمانی چهره‌ی بین‌المللی مقاومت است
او نمونه‌ی برجسته‌ای از تربیت‌شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

مطبع: نشر کیهان
تألیف: ناصر کاوه
ویراست: ناصر کاوه
طراحی: ناصر کاوه
گروه: نشر کیهان
ویرت: ناصر کاوه

عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که نمی خوابد و نباید بخوابد. تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند. دختر عزیزم شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می کنید.

چه کنم برای آن دختر بی پناهی که هیچ فریادرسی ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز... خود را سرباز در خانه هر مسلمانی می بینم که در معرض خطر است و دوست دارم خداوند این قدرت را به من بدهد که بتوانم از تمام مظلومان عالم دفاع کنم... که هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده است.

پس شما مرا نذر خود کنید و به او واگذار نمایید. بگذارید بروم، بروم و بروم. چگونه می توانم بمانم در حالی که همه قافله من رفته است و من جا مانده‌ام. دخترم خیلی خسته‌ام. سی سال است که نخوابیده‌ام. اما دیگر نمی خواهم بخوابم... من در چشمان خود نمک می ریزم که پلک‌هایم جرأت برهم آمدن نداشته باشد تا نکند در غفلت من آن طفل بی پناه را سر ببرند.

وقتی فکر می کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سربریده شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم، بی خیال باشم، تاجر باشم؟ نه من نمی توانم این گونه زندگی بکنم... والسلام علیکم ورحمت الله - پدرت قاسم سلیمانی

«نقش لشکر ۴۱ ثارالله در طول دفاع مقدس»

در جبهه‌های جنگ تحمیلی یکی از لشکرهای بسیار قوی و قدر دوران دفاع مقدس لشکر قهرمان ۴۱ ثارالله بود. این لشکر ضمن این که نیروهای بسیار قوی و قدر داشت فرمانده بسیار عزیزی به نام حاج قاسم سلیمانی نیز داشت.

حاج قاسم سلیمانی بخشی از قدرت، عزت و آبرو و موفقیت‌های خود را مرهون نیروهایی است که همراه خود داشت اما ایشان آن قدر تواضع داشت که تمامی موفقیت‌ها را مدیون و مرهون نیروهای خود می‌دانست و هیچ وقت نگفت که من در فتح خرمشهر چه کردم. هیچ جایی نگفت که در کربلای ۴ و ۵ چه اقداماتی انجام داده است.

هیچ جا نگفت که در عملیات‌های فاو و والفجر چه کرده است. هیچ جا نگفت که نیروهای او از اروند چگونه عبور کردند. حاج قاسم از خودش هیچ‌گاه تعریف نکرد اما گفت که حاج احمد امینی و شهیدان یزدانی چگونه از اروند عبور کردند. نقش حاج قاسم در لشکر ۴۱ ثارالله و در دفاع مقدس و نقش نیروهای او و خود ایشان نقش‌های مکمل یکدیگر بودند...

راوی: سعدی حسنی

«کارآفرینی شهید سلیمانی برای اشرار»

یک روز شهید سلیمانی بدون اینکه ترسی داشته باشد جلسه‌ای را با سران اشرار و قاچاقچیان ساکن در نقاط مرزی شرق کشور برگزار کرد. ایشان در این جلسه به آن‌ها گفت: «شما چرا قاچاق می‌کنید، چرا دست از شرارت و خلاف برنمی‌دارید؟» آن‌ها پاسخ دادند: ما کار و شغل نداریم مجبوریم از این راه کسب درآمد کنیم.



سردار سلیمانی پس از شنیدن توضیحات این افراد عزم خود را جزم کرد تا امکانات کشاورزی در آن مناطق را مهیا کند مجوز حفر چاه گرفت و زمین‌هایی هم برای کشاورزی در اختیار این افراد قرارداد جالب هست بدانید هنگامی که شرایط کشاورزی برای این افراد مهیا شد دست از کار خلاف کشیدند و شروع به کشاورزی کردند.



افرادی که قبلاً قاچاق می‌کردند و راهنمای قاچاقچیان بودند تبدیل به یک کشاورز شده بودند و از همین راه امرار معاش می‌کردند. این را کمتر کسی می‌داند که حاج قاسم بابت هیچ کدام از مأموریت‌هایی که رفت حق مأموریت دریافت نکرد. با اینکه از لحاظ شرعی و قانونی حق ایشان بود...

راوی : سردار شجاعی

«من یک سرباز صفر هستم»

حاج قاسم در یک متنی بعد از جنگ خطاب به شهدای لشکر ثارالله می نویسد، با اسم یونس، احمد، علی و ... می گوید شما بودید که قاسم را قاسم کردید.

وقتی هم شهید می شود در وصیت نامه خود می نویسد مرا در کنار یوسف اللهی دفن کنید، من را نبینید، من کسی نیستم، من یک سرباز هستم.

سال ۹۶ در یک نفر نامه ای به حاج قاسم می نویسد و بعنوان یک ایرانی از او دعوت می کند که کاندیدای ریاست جمهوری شوید، حاجی در جواب می نویسد، من یک سرباز صفر هستم.

من هیچ زمانی در لشکر ثارالله ندیدم در عملیات و خط مقدم مشکل آب یا مشکل غذا داشته باشیم. حاج قاسم به همه جوانب نگاه می کند.

در عملیات کربلای یک در خط مقدم، حاج قاسم دستور داده باید به او غذای گرم برسانید. ظهر وقتی غذا را جلوی او می گذارند وقتی غذا را باز می کند، بخار بلند شود. بهترین میوه و غذا را برای نیروها می خواهد. عملیات کربلای یک در تیرماه بود، میوه فصل گیلان بود، در آن زمان بهترین میوه فصل در خط مقدم بود

«امروز نزدیک بود چند بار شهید شویم!؟»

حاج قاسم سلیمانی گفت، یک روز بعد از منطقه در سوریه حاجی با دید تیم تماس گرفت، بنابراین مکان خطرناک بود. بلوک را با یک سوراخ بلند کردم تا آن را بالای دیوار قرار دهم تا دوربین را استتار کنم. به محض اینکه آن را گذاشتم، تک تیرانداز به بلوک برخورد کرد که خرد شد و روی سر و صورت‌مان افتاد.



حاجی کمی فاصله گرفت. می خواست دوباره با دوربین ببیند، اما این بار گلوله هایی که کنار گوشش روی دیوار نشسته بود، خلاصه شناسایی به خوبی پیش رفت. بعد از اینکه داخل خانه برای وضو گرفتن شناسایی شدیم، احساس کردم شرایط اصلا مناسب نیست.

با اصرار زیاد حاجی را سوار ماشین کردیم و راه افتادیم. فاصله زیادی نداشتیم که همان خانه در محل منفجر شد و حدود هفده نفر شهید شدند. بعد از این ماجرا حاجی به من گفت: حسین امروز نزدیک بود چند بار شهید شویم، اما حیف...

راوی: شهید حسین پور جعفری

«طرز برخورد حاج قاسم با فرمانده روسی»

فرمانده نیروهای روسیه به فرماندهان ایرانی که در سوریه هستند می گوید حاج قاسم چه زمانی می آید؟

من می خواهم او را ببینم. هر زمان آمد به من بگوئید من با یک پرواز خودم را می رسانم، تا حاج قاسم را ببینم و بدانم کیست. حاج قاسم از ایران آمد، فرماندهان بهش گفتند که فرمانده روسی می خواهد شما را ببیند.

گفت خود فرمانده گفته است؟ گفتند بله. گفت بروید هدایایی بخرید و برای خانم و دختر این فرمانده طلا بخرید. حاج قاسم در لاذقیه بود، در حالیکه فرمانده روسی درخواست کرد می خواهد حاج قاسم را ببیند ولی حاج قاسم می گفت حالا که می رویم، برای خانواده او هدیه بخریم. طلا خریدند و آوردند، جلسه تشکیل شد و گفت جلوی من این هدیه را ندهید، اجازه دهید من بروم و بعد هدیه بدهید.

نهج البلاغه، خطبه‌ی بیست و هفتم:

فَوَاللَّهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ

فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا

KHAMENEI.IR



امیرالمؤمنین فرمود: ملّتی که در خانه‌ی خودش درگیر با دشمن بشود ذلیل میشود؛
... لذا نیروهای ما رفتند، سرداران برجسته‌ی ما رفتند، شهید عزیز ما سلیمانی و
یارانش و همکارانش رفتند، جوانهای خود آنها را، هم در عراق، هم در سوریه
سازمان دهی کردند، مسلّح کردند، ایستادند در مقابل داعش
کمر داعش را شکستند و توانستند غلبه پیدا کنند.

۱۴۰۳/۹/۲۱ | رهبرانقلاب اسلامی

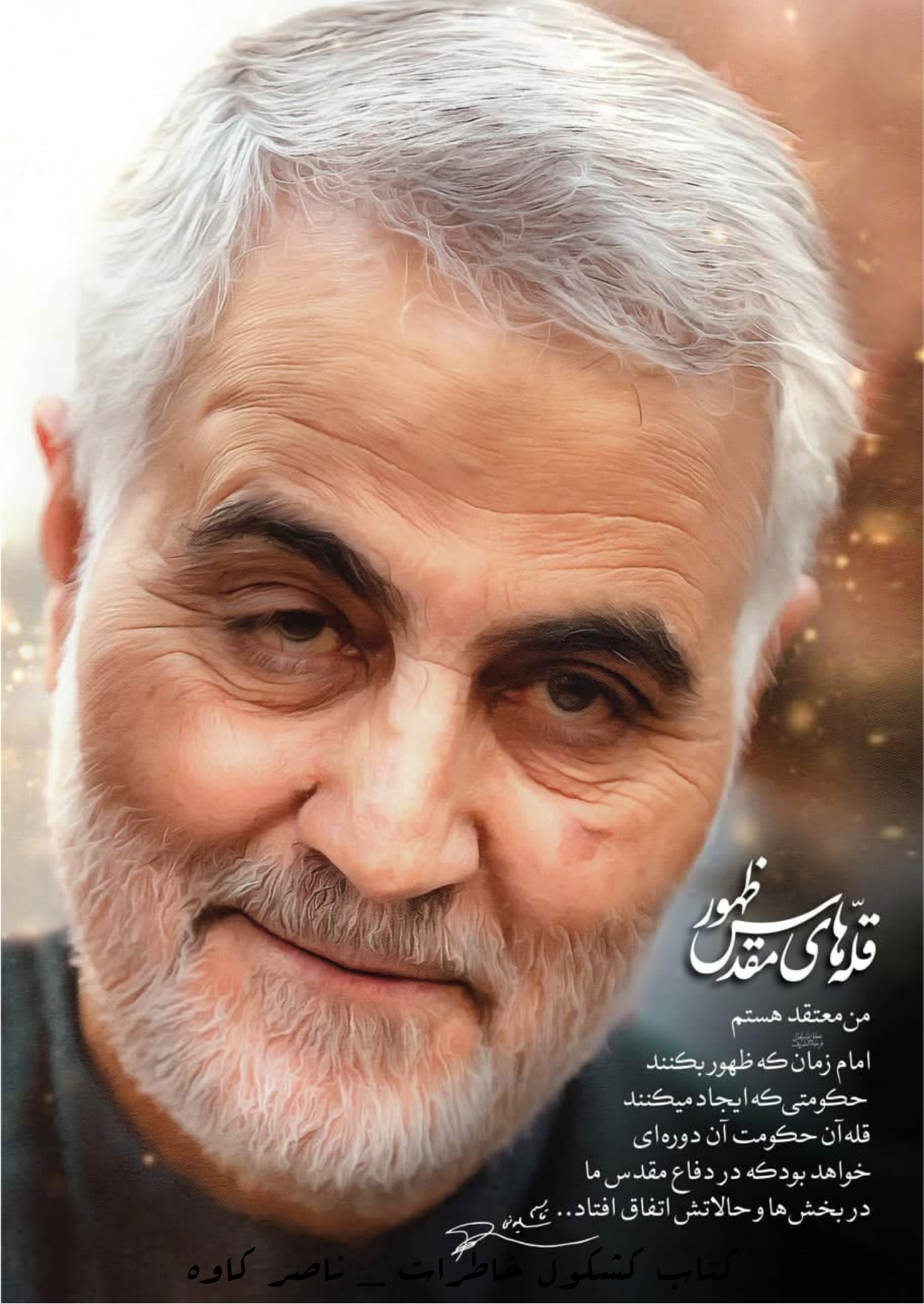
کتاب کَشکول خاطرات _ ناصر کاوه

همه زوایا را در نظر داشت، نمی خواست خود را نشان دهد. بعدها به تلافی این محبت، فرمانده روسی به ما کلی تجهیزات، مهمات و موشک داد...راوی: علی شیرازی

«حاج قاسم، تکلیف گرا بود»

رابطه حاج قاسم با آقای هاشمی خوب بود. دوران جنگ آقای هاشمی جانشین فرمانده کل قوا بود، فرمانده جنگ بود، کرمانی بود. حاج قاسم نسبت به کرمانی ها ارادت ویژه ای داشت، اما وقتی مواضع آقای هاشمی را نسبت به فتنه ۸۸ می دید ارتباط کمرنگ تر شد و سعی هم می کرد آقای هاشمی را هم جذب کند اما طبیعی بود. یکبار از ایشان سوال کردم و گفتم من می دانم، اما می خواهم از زبان شما بشنوم، آقا و آقای هاشمی در پیش شما چه جایگاهی دارند؟ این حرف حاج قاسم به من است که گفت، آقا با آقای هاشمی فاصله از زمین تا آسمان است. در جایی احساس می کند خطری به انقلاب وارد می شود حاج قاسم و فرماندهان سپاه نامه به آقای خاتمی می نویسند و محکم هم می نویسند. حاج قاسم کاری ندارد چه کسی اعتراض می کند و چه کسی اعتراض نمی کند. او نگاه می کند تکلیف چیست. با این کار می تواند یک نفر را جذب کند، می تواند جلوی یک اشکال را بگیرد یا خیر؟...

راوی: علی شیرازی، برنامه دستخط

A close-up portrait of Ayatollah Khomeini, showing his white hair, beard, and intense gaze. The background is a warm, golden-brown gradient with soft light effects.

قذای مقول ظهور

من معتقد هستم

امام زمان که ظهور بکنند
حکومتی که ایجاد میکنند
قله آن حکومت آن دوره ای
خواهد بود که در دفاع مقدس ما
در بخش ها و حالاتش اتفاق افتاد..

کتاب کسکول خاطرات - ناصر کاوه

«برشی از زندگی شهید سید مهدی موسوی»

سردار که در میان اهل فامیل به آقاسید مهدی معروف بود، چهار دختر نازدانه دارد. دختر سوم آقا سید ۶ ساله است و دختر ته تغاری هم ۳ ساله است... به کم بودن‌های بابا عادت دارد و حتما در ذهن کودکانه خودش می‌گوید بابا می‌آید مثل همیشه با دست پر...!

ز وقتی بابا محافظ آقای رئیسی شد، آخر هفته‌های خانه ما آخر هفته‌های بدون حضور بابا بود. سفرهای استانی رئیس جمهور آخر هفته‌ها بود و بابا هم همیشه همراه ایشان. ما عادت کرده بودیم. چون خدمت به نظام، آرمان پدرم بود. حقیقتاً اذیت می‌شدیم. همه‌مان وابسته بابا بودیم، اما نداشتیمش. دو خواهر کوچکم آنقدر شب‌ها بیدار می‌ماندند تا بابا بیاید. پدرم نبود یا بهتر بگویم حضورش کم بود، اما همان قدر هم با همه وجودش برایمان پدری می‌کرد. آخر هفته‌های پرکار که می‌گذشت و او هیچ وقت نبود، سعی می‌کرد یک روز وسط هفته کمی زودتر بیاید و با ما باشد....

بابا به دلیل ملاحظات امنیتی در مورد کارش، زیاد صحبت نمی‌کرد. ما فقط می‌دانستیم که هر جا رئیس جمهور است پدر ما هم هست. زندگی بابا وقف خدمت به اسلام بود. و همیشه می‌گفت نظام جمهوری اسلامی قدرت اسلام در جهان را به

نمایش گذاشته و خدمت به این نظام، خدمت به امام زمان (عج) است. برای همین بود که همیشه بیش از توانش خدمت می‌کرد و از قضا محافظ مسئولی خستگی ناپذیر شده بود. از وقتی بابا محافظ آقای رئیسی شد، خیلی کمتر ایشان را می‌دیدیم.

بابا در طول شبانه روز ۳ ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند. صبح‌ها ساعت ۳ می‌رفتند سرکار و ۱۱ یا ۱۲ شب برمی‌گشتند. اما همان موقع هم سرحال و بانشاط می‌آمد ما را دور خودش جمع می‌کرد... شب آخر قبل از اینکه پدرم همراه رئیس جمهور به آذربایجان برود کمی زودتر از همیشه به خانه آمد و دورهم نشستیم. گفتم بابا مگه شما سردار نیستی؟ چرا تصویرت را در تلویزیون نشان نمی‌دهند؟

چرا در اینترنت اسم و فامیل شما را می‌زنم تصویرت نیست؟ با نگاه خاصی به من نگاه کرد و گفت: نشون می‌ده بابا! یک روز بعد خبرشهادت بابا که آمد و همه مردم ایران تصویر پدرم را دیدند و فهمیدند که سرتیم محافظت رئیس جمهور، شهید موسوی بابای مهربان من است! بغض ریحانه سادات دختر دوم شهید موسوی وقتی به مرور این خاطره می‌رسد عنان از کف می‌دهد و می‌ترکد. بابا و رییس جمهور هر دو به آرزوی شان رسیدند. وقتی شنیدم به شهادت این اتفاق عنوان شهید خدمت را دادند خیلی خوشحال شدم. بهترین عنوان بود.



شهید سید محمد موسوی

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

اما من حسرت خیلی چیزها به دلم مانده. نمی دانستم قرار است انقدر زود بابا را از دست بدهم. حسرت اینکه چرا بیشتر دست بابام را نبوسیدم. از وقتی بابا محافظ آقای رئیسی شد، آخر هفته های خانه ما بدون حضور بابا بود. سفرهای استانی رئیس جمهور آخر هفته ها بود و بابا هم همیشه همراه ایشان بودند و هم ما عادت کرده بودیم. چون خدمت به نظام آرمان پدرم بود. حقیقتا اذیت می شدیم. چون همه وابسته بابا بودیم، امان بود. دو خواهر کوچکم آنقدر شب ها بیدار می ماندند تا بابا بیاید. پدرم حضورش کم بود، اما همان قدر هم با همه وجودش برایمان پدری می کرد. آخر هفته های پرکار که می گذشت و او هیچ وقت نبود، سعی می کرد یک روز وسط هفته کمی زودتر بیاید و با ما باشد. فرزند شهید همت چه خوب توصیف کرده آقا سید مهدی را. شغل؟!

نه، حفاظت شخصیت که شغل نیست، معامله است؛ جان که سهل است، دنیا، آبرو، آرزو و حتی خانواده خود را برای شخصیتی که امید رهبری، نظام و مردم است، فدا می کنی و در ازای آن گمنامی می خری! چه معامله پایاپایی!

هر چقدر عکس های گوشی ام را زیرو رو کردم دیدم من با بابا عکس زیادی ندارم. اصلا یادم نمی آید آخرین سفری که بابا همراه ما آمد چه زمانی بود. دوست پدرم

خاطره‌ای از او تعریف کرد و می‌گفت آقاسید مهدی در ماموریتی لگنش می‌شکند، اما تا ۴۸ ساعت این درد را تحمل می‌کند تا ماموریتش تمام شود.

پدرم هر سال اربعین ما را به کربلا می‌فرستادند. نه فقط ما که بانی سفر دیگران هم می‌شدند و می‌گفتند ثواب زیارت شما برای من هم می‌شود. به جای من هم زیارت کنید. اما خودش حسرت به دل می‌ماند و نمی‌توانست با ما بیاید و می‌گفت من اینجا وظیفه دارم و باید باشم و کارهای مهم‌تری دارم.

پدرشان ارباربا شده. در این سه روز هزار بار آن لحظه‌های آخر بابا را تصویر کرده‌اند، هزار بار در دلشان مرده‌اند و زنده شده‌اند، اما صبورانه ایستاده‌اند. همه فکر می‌کنند نظامی‌ها آدم‌های خیلی جدی هستند. اما اصلاً اینطور نیست.

مهر پدرم و رقت قلبش مثال زدنی بود. پدرم نه فقط تکیه‌گاه ما که تکیه‌گاه یک فامیل بود. بعد از شهادتش در همین یکی دو روز فهمیدیم که چه گره‌هایی را باز کرده، خیلی‌ها آمدند و از گره‌گشایی‌های پدرم می‌گفتند. حتی از شهرهای دیگر. آدم‌هایی که ما اصلاً آنها را نمی‌شناختیم...

لحظه‌ای که خبر شهادت پدرم را اعلام کردند، همه دنیا روی سرمان خراب شد. این اتفاق برای پدرم توفیق بود، چون همیشه می‌خواست شهید شود. اما دوری از چنین پدری که به معنای واقعی تکیه گاه کامل برای ما و فامیل خیلی سخت است. تلخی این غم برای ما دوچندان است.

ما رئیس جمهور ایشان را هم پدر معنوی مان می‌دانستیم و با شنیدن خبر شهادت پدرم و رئیسی انگار دو بار یتیم شدیم. زندگی موسوی بسیار ساده و رفتار و منش موسوی آمیخته به تواضع بود. شهید رئیسی خود را مطیع ولایت می‌دانست و اهل انس، گریه، توسل و تهجد بود. به نظرم همین ویژگی‌ها به همراه اخلاصش، برای ولایت باعث رشد و کمالش شد.

موسوی تعریف می‌کرد که، شب‌های جمعه، رئیسی حتماً به یکی از اماکن مقدسه می‌رفت و نافله شب را در یکی از حرم‌ها اقامه می‌کرد. حتی اگر در جایی بودند که از اماکن متبرکه دور بودند، حتماً به نزدیک‌ترین امامزاده سری می‌زدند و نماز شب می‌خواندند....

راوی: دختران شهید موسوی - منبع: فارس



شہید اکبر حسین

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

«رابطه معنادار شهادت و آذربایجان شرقی؟!»

گویا مسند استانداری در استان آذربایجان شرقی در چندین ماه گذشته با شهادت رابطه معنا داری، دارد. غم از دست دادن سردار شهید زین العابدین رضوی خرم استاندار پیشین هنوز در دلها وجود داشت که با داغ شهادت مالک رحمتی مجدد تازه شد. هیئت دولت، بیست و پنجم مهرماه ۱۴۰۰ شمسی با توجه به سوابق درخشان مدیریتی سردار خرم در عرصه‌های مختلف، ایشان را به مسئولیت استاندار آذربایجان شرقی و نماینده عالی دولت در این استان منصوب کرده بود. عابدین خرم به علت مشکلات ریوی به جا مانده از دوران جنگ و عفونت تنفسی ناشی از بیماری کرونا در بیمارستان امام رضا(ع) تبریز بستری بود به همین دلیل به هم‌زمان شهیدش پیوست. همچنین آقای مالک رحمتی استاندار جدید آذربایجان شرقی، به همراه رئیس جمهور و هیئت همراه به فیض شهادت نائل آمدند....

«طرح مشاوران جوان»

مالک رحمتی پس از اخذ مدرک از دانشگاه امام صادق (ع)، در طرح مشاوران جوان احمدی‌نژاد سر از وزارت کشور درآورد. پس از وزارت کشور، سیاست را رها کرد و به یکی از معادن زیرمجموعه‌ی بنیاد کوثر رفت؛ یک شرکت زیان‌ده معدنی با سود

سالانه کمتر از ۷ میلیارد تومان که در یک سال مدیریت مالک درآمدش به بیش از ده برابر رسید و مدیر نمونه دولتی و جهادی کشور محسوب شد. مالک که به گفته رفقا همیشه در رویا پردازی هایش به اتفاقات مدیریتی بزرگ برای تحول و مولد سازی کشور فکر می کرد. در شب میلاد امام رضا این خادم الرضا آخرین ماموریتش را دوشادوش رئیس جمهور و هیات همراه پشت سر گذاشت و شهادت نصیبش شد. پدرش در مسافر خانه «چمن» و پس از آن در غذاخوری مشغول به کار بود و «مالک» دارای خانواده ای پرجمعیت، شامل دو خواهر و چهار برادر بود....

«خاطره مجتبی ذوالنوری نائب رئیس مجلس»

شهید مالک رحمتی را که از جوانان دهه شصتی بود، از قبل می شناختم. شهید رحمتی در دورانی که رئیس سازمان خصوصی سازی شد تعاملات زیادی با مجلس داشت؛ در خون این جوان اخلاص، ادب، تواضع و شور انقلاب و جهادی جاری بود. گرچه دوران استانداری اش متأسفانه خیلی طولانی نشد اما در همین مدت کوتاه در دل ها جای گرفت و در آخر هم شهید شد... مالک اهل مراغه و بچه جنوب شهر مراغه بود. پدرش آقا اسکندر کاسب است.

کاسب یکی از بازارهای محلی. مغازه‌ای قدیمی دارد که ظهر به ظهر دیزی می‌فروشد. یک کسب و کار ۶۰ یا ۷۰ ساله. از آن مومن‌های قدیمی که هنوز شب‌ها نماز شب می‌خواند آن هم نه به عربی یا فارسی که قنوتش را هم با همان لهجه غلیظ آذری زمزمه می‌کند. مالک پسرزنگی بود. مثل خیلی از بچه‌های آذربایجان چه زود به علم معاش آشنا شده بود...

«ریاست سازمان خصوصی‌سازی»

شهید رحمتی ادامه مسیر خدمت را در وزارت اقتصاد سپری کرد و ریاست سازمان خصوصی‌سازی را بر عهده گرفت، البته نه برای خصوصی‌سازی بلکه به دنبال درآمدساز کردن دارایی‌های راکد طرح مولدسازی بود. شهید مالک رحمتی پس از حسین قربان‌زاده که نامش به واسطه خصوصی‌سازی دو باشگاه استقلال و پرسپولیس بر سر زبان‌ها بود، رئیس سازمان خصوصی‌سازی کشور شد. مالک رحمتی حدوداً شش ماه در این مجوعه حضور داشت و پس از آن، با نظروزی کشور و رای هیات دولت، صاحب کرسی استانداری آذربایجان شرقی شد. مدیریت بحران آبی و خشکی دریاچه ارومیه، توجه به آمایش سرزمین و توسعه متوازن استان را اولویت خود اعلام کرد و به سرانجام رساندن پروژه‌هایی مثل انتقال آب ارس به تبریز و تشکیل شرکت مس آذربایجان را از راهبردهای خود در این سمت عنوان کرد...



خادم الرضا



غلام شاه خراسان
شهادت خدمت شد...

کتاب کشکول خاطرات - ناصر

«شهید مالک رحمتی ناجی شرکت‌های ورشکسته»

پس از وزارت کشور، سیاست را رها کرد و به یکی از معادن زیرمجموعه‌ی بنیاد کوثر رفت؛ یک شرکت زیان‌ده معدنی با سود سالانه کمتر از ۷ میلیارد تومان که در یک‌سال مدیریت مالک درآمدش به بیش از ده برابر رسید، به‌طوری که وی مدیر نمونه دولتی جهادی کشور محسوب شد.

رحمتی در پایان دوره‌ی مدیریت خود در این شرکت معدنی، در انتخابات انجمن سنگ ایران کاندیدا شد و در روز انتخابات چنان خطابه‌ای خواند که مرحوم «حاج قاسم شفیعی» رئیس وقت انجمن مذکور گفت:

اگر این جوان امروز رأی بیاورد، من هم در انتخابات باقی می‌مانم؛ و این‌گونه مالک ۳۰ ساله با تحصیلات تخصصی حقوق، نائب‌رئیس انجمن سنگ ایران شد.

مسیر بعدی مالک، هلدینگ سبحان بود؛ شرکتی ورشکسته که مدیر قبلی آن راهی اوین شده بود. مالکی که حقوق خوانده بود، جهت مدیریت در سبحان باید گرید بورسی می‌گرفت....

«مالک، دامادم است، او را جایی نیاورید»

مالک رحمتی که از ریاضی و بحث‌های فنی بی‌زار بود، با نمره سطح A، گرید مالی از بورس گرفت و شرکت مالی زیان‌ده به وی تحویل داده شد، که در دوره مدیریت شهید مالک رحمتی به بهای ۳۰۰ میلیارد تومان در بورس به فروش رفت.

شهید «مالک رحمتی» سال‌های بعد یکی از پیشنهادها به "محمد مخبر" رئیس وقت ستاد اجرایی فرمان امام خمینی (ره) برای گرفتن پست مهمی بود اما، "سید مصطفی سیدهاشمی" از مدیران ارشد ستاد، مخالفت سختگیرانه‌ای کرد.

این نماینده پیشین مراغه و عجب‌شیر در مجلس شورای اسلامی، راز مخالفت خود را این‌طور گفت: «مالک، دامادم است. او را جایی نیاورید که بگویند با رانت پدر همسرش آمده است.»

مسیر مالک رحمتی از اواخر دهه نود با حاج آقا "مروی" گره خورد...



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

«برشی از زندگی شهید آل هاشم»

مردان بزرگ به مانند قله‌های افراشته‌ای هستند که ما با شوق و حسرت به سوی آن‌ها صف می‌کشیم تا در دورترین نقطه اوج گرایی آنان را بنگریم. اینان همیشه با ما هستند اگر چه در میان ما فاصله‌هایی دور از زمان و مکان وجود داشته باشد. چون نه زمان می‌تواند آوای آنان را در گوش ما خاموش کند و نه مکان می‌تواند صورت شان را از ذهن مان محو سازد.

بی‌تردید شهید حجت‌الاسلام والمسلمین آل‌هاشم یکی از ائمه جمعه موفق بود که هرگز از یاد و خاطر مردم شریف تبریز و آذربایجان شرقی و ایران نخواهد رفت. از مهم‌ترین ویژگی‌های آقای آل‌هاشم توجه به فرد یا به افراد انسان‌ها یعنی اصل و مبدا عمل و دعوت در ادیان الهی (فرد فرد انسان‌ها) و همت گماردن در خدمت به خلق با هدف ساختن جامعه به حد مطلوب بود.

«يك رنگی با مردم»

شهید حجت‌الاسلام والمسلمین آل‌هاشم از جمله طلاب جوانی بود که در دوران نهضت اسلامی در کنار پدر خود و تحت نظر آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی به فعالیت‌های مبارزاتی پرداخت.

در یکی از اسناد به جای مانده از آن دوران، ساواک از اثرگذاری محمدعلی هاشم بر روی افکار جوانان گزارش داده بود. به همین خاطر از زمانی که امام جمعه تبریز شد، سعی می‌کرد با مردم یک‌رنگ شود و این از نکات اساسی مشخصات و ممیزات او در مقایسه با دیگران بود.

به اعتقاد حقیر نمونه‌هایی که عرض شد ارزش دقت خاص را دارد و از متن قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام هم قرائن بین فراوان در این زمینه را می‌توان جست‌وجو کرد. شهید حجت‌الاسلام والمسلمین آل‌هاشم عاشق شهادت بود و سرانجام به آن دست یافت...

«برخورد پدر و پسر پس از حکم ولی فقیه!؟»

آیت الله سید محمدعلی آل‌هاشم امام جمعه شهید تبریز پیش از این در ارتباط با رابطه پدری و پسری و امام جمعه موقت تبریز که پدر گرامیشان هستند، (در سال ۱۳۹۸) گفته بود: پدرم امام جمعه موقت تبریز هستند ولی امامت ایشان از سال‌های سال پیش و از زمان گذشته است و ربطی به حضور من ندارد ولی وقتی که بنا شد به فرمان مقام معظم رهبری ما تبریز برویم، اما دست تقدیر این حادثه شرایط کنونی را به وجود آورد. به خدمت حضرت آقا رسیده بودیم که در این دیدار سه نفر اعم از آقای محمدی گلپایگانی، آقای تقوی و من بودیم که آقای تقوی فکر

کنم خطاب به حضرت آقا گفتند که آقا مستحضرید که پدر امام جمعه تبریز، امام جمعه موقت هستند که آقا فرمودند بله شما کار نداشته باشید، این‌ها خودشان کنار می‌آیند و وقتی من به خدمت ابوی رسیدم، عرض کردم که خدمت آقا همچنین مسئله‌ای مطرح شد و آقا همچنین فرمودند ولی پدرم نکته‌ای را گفتند که من واقعاً متحول شدم و پی به ولایتمداری واقعی بردم. پدرم به من گفتند که تو تا دیروز فرزند من بودید اما از دیروز به بعد که حکم شما از سوی رهبر معظم انقلاب آمده است علاوه بر اینکه فرزند من هستید بلکه پدرم هستید و این تو هستی که باید تصمیم‌گیری که من به عنوان خطیب نماز جمعه شرکت بکنم یا نکنم و البته ما هم از محضر ایشان خواستیم که بزرگواری کردند و اقامه می‌کردند ولی از حدود یک سال پیش به علت مشکلات پادرد و کمردرد نمی‌توانند اقامه کنند.

سید محمد تقی آل‌هاشم پدر شهید محمد علی آل‌هاشم در وصیت نامه ام گفته ام که نماز میت را پسر من بخواند، من ایشان را عادل و متقی میدانم ایشان با اینکه پسر ماست اما ایشان را برای خودم پدر میدانم. اما دست تقدیر این حادثه شرایط کنونی را به وجود آورد...

منبع: خبرگزاری فارس



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

«آل هاشم بر قلب‌ها نفوذ داشت»

شهید آیت الله آل هاشم خستگی را خسته کرد. آل هاشم هنگامی که در ارتش بود، بر قلب‌ها نفوذ داشت. خانواده آل هاشم علی‌وار زندگی کردند و به همین خاطر محبوبیت‌شان تکرار نخواهد شد. تبریز را باید دیار مؤمنان و صالحان نامید. دیار مردانِ مرد، تبریز در همیشه تاریخ این مرزوبوم افتخار بوده و خیزش گاه غیور مردانی که در عرصه‌های گوناگون افتخار آفریده‌اند.

آذربایجان و تبریز تا ملت ایران زنده است، تا قامت بلند سبلان برپاست و تا سرود عاشقانه شهریار به محضر مولای متقیان امام علی (ع) بر لب پیرو جوان جاری است، همواره پاسدار تشیع و جزو لاینفک و گسست ناپذیر سرزمین، فرهنگ و تمدن ایران اسلامی و شیعه بوده، هست و خواهد بود. شهید آل هاشم جلوه‌ای از امام جمعه تراز انقلاب اسلامی را به نمایش گذاشت...

«همه جا در دسترس بود»

شما می‌توانستی در مسجد، بازار، مترو، اتوبوس و... با آل هاشم صحبت کنی و هر موقع خواستی سلفی بگیری، نباید جای خاصی دنبالش می‌گشتی. بار اول که

تاکسی گرفت برخی فکر کردند اداست. بعد فهمیدند او می‌داند نماینده ولی باید در قلب مردم باشد. داغ شهید آل هاشم برای مردم تبریز هیچگاه سرد نخواهد شد. آل هاشم نفر اول مردم‌داری بود و تلفن شخصی‌اش برای پیگیری مشکل مردم همواره در دسترس بود. شهید آیت الله شهید آل هاشم، امام جمعه و خطیب نماز جمعه تبریز، حرکت برای تحقق جهاد تبیین، گفتگوهای چهره به چهره، تولید محتوا در فضای مجازی و بازنشر آن برای تبیین و تشریح دستاوردهای نظام اسلامی را از مهمترین راهکارهای مقابله با توطئه‌های فرهنگی دشمنان علیه ملت ایران و به خصوص نسل جدید و جوان می‌دانست....

«آیت الله آل هاشم زیبا شهید شد»

آقای آل هاشم همیشه می‌گفتند: روحانیون و علما از جوی که علیه روحانیون است ناراحت نشوند، ما که بیشتر از رسول خدا نیستیم، پیامبری که به او سنگ پرتاب می‌کردند و او را سحر صدا می‌زدند ولی الان دین او در کل جهان گسترانیده شده است. تبریز همیشه خاستگاه بزرگان دین و شهر علامه‌هاست و نباید از چنین ظرفیت عظیم غافل بود. آیت الله طباطبایی مفسری بزرگ فیلسوفی عارف و وارسته و فقهی عالی مقام و صاحب آواری وزین برای جهان اسلام است.

جبهه انقلاب لکنت زبان دارد و باید این لکنت برداشته شود و باید با زبان گویا، گره‌ها را باز کرد. آل هاشم زیبا شهید شد، در مأموریت و در راه خدا شهید شد و این مرگ عادی نیست و همین برای ما تسلی است. اخلاق و رفتار او و اینکه مردم را درک می‌کند، او را محبوب کرده بود.

«در همه جا حضور به موقع داشت»

همه جا حضور به موقع داشت و هر کاری می‌توانست برای مردم انجام می‌داد. در دفتر او به روی همه باز بود، صبح‌ها به مشکلات مردم میرسید و عصرها هم در مراسمات ختم مردم حاضر می‌شد. این رفتار مردمی ایشان را از روزی که به عنوان نماینده ولی فقیه در استان به تبریز آمدند به خوبی می‌شد که شاهد بود. برداشتن نرده‌های مصلی تبریز و برداشتن فاصله‌ها بین مردم و مسئولان از جمله گام‌های ابتدایی ایشان در تبریز بود. با همه اقشار و در همه سنین، متناسب با خودشان رفتار می‌کردند. با کودکان به زبان کودک و با بزرگان با زبان بزرگان صحبت می‌کردند. در مراسمی آقای با یک گرایش سیاسی و زاویه دار با انقلاب حضور داشت. همه حاجی را به دوری از این فرد دعوت می‌کردند اما اومی گفت: که من امام جمعه همه مردم تبریز هستم...

«پیر مرد عاشق شهادت؟»

شهید آیت الله آل هاشم با یک حالت خاصی توام با خوشحالی، می گفتند: تبریز دو تا امام جمعه شهید دارد که یکی از آن ها شهید آیت قاضی طباطبایی و دیگری شهید آیت الله مدنی است که هر دو آنها سید هستند. ان شاءالله سومی هم به آنها اضافه شود و اشاره به خودش می کند. آل هاشم زیبا شهید شد، در ماموریت و در راه خدا شهید شد و این مرگ عادی نیست و همین برای ما تسلی است. از منظر مردم آل هاشم امام جمعه‌ی مردم دار، مردم دوست و عاشق مردم بود، امام جمعه‌ی متواضع، مهربان، خیرخواه و از همه مهمتر، شهید آل هاشم امام همه‌ی روزهای مردم تبریز بود. آیت الله آل هاشم هنگام انداختن این عکس گفته بود روزی که به عنوان سومین شهید محراب به شهادت رسیدم این تصویر مرا چاپ کنید...

«سید شریف!؟»

برای شناخت شخصیت یک فرد از چهار راه می‌توان ورود کرد، یک راهش نگاه ولی زمان در مورد آن فرد است، راه دیگر گفته‌ها و نوشته‌های خود شخص را بررسی کنیم، راه سوم نگاه مردم را قضاوت و مورد بازخوانی قرار بدهیم و راه چهارم اینکه کارنامه‌ی اجتماعی و عملکرد این فرد در جامعه چه آثاری را از خود به جا

گذاشته است؟ از نظر امام خامنه ای، ولی زمان چند کلید واژه در مورد آل هاشم از طرف رهبر معظم انقلاب داریم، یکی "سید شریف" است که خیلی خیلی مهم است که نائب امام زمان در مورد انسان یک چنین قضاوتی داشته باشد.

کلید واژه دیگر "امام جمعه‌ی معتبر" است و اینطور ولی زمان، شهید آل هاشم را این گونه مورد تکریم و احترام قرار داده‌اند که به ما می فهماند این انسان، این عالم مجاهد، یک انسان ویژه‌ای است....

«تجلیل رهبر معظم انقلاب»

بعد از اعطای القابی همچون «سید شریف» و «امام جمعه‌ی معتبر» از سوی امام خامنه ای به شهید آل هاشم، رهبر معظم انقلاب در دیدار اخیر با خانواده شهدای خدمت، دوباره با تعبیر ویژه ای از شهید آل هاشم تجلیل کردند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای یکی از نکات برجسته درباره شهید آل هاشم را «تغییر معنای نماز جمعه» عنوان کردند؛ رویکردی که از نخستین روزهای فعالیت این شهید بزرگوار در سمت امام جمعه تبریز و رویکردهای مردم محور او، نمایان شد. رهبر معظم انقلاب همچنین تاکید کردند مرحوم آل هاشم از زمانی که به امامت جمعه تبریز منصوب شد، این نماز را از یک «عمل عبادی صرف» به یک عمل «جامع عبادی، معنوی،

خدماتی و مردمی» تبدیل کرد. این شهید والامقام قبلاً به «امام جمعه تمام روزهای هفته» و «پدر معنوی مردم تبریز» از سوی مردم مفتخر شده بود...

«تغییر معنای نماز جمعه»

سوم بهمن ۱۳۹۶ اقدام جالب توجه امام جمعه جدید تبریز بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها و افکار عمومی داشت. شهید آل‌هاشم به مسئولان برگزارکننده نماز جمعه تاکید کرد نرده‌های جداکننده میان مردم و مسئولان در داخل مصلاي نماز جمعه تبریز را جمع کنند تا دیگر فاصله‌ای میان مردم و مسئولان در نماز عبادی - سیاسی روز جمعه نباشد.

این اقدام از مهم‌ترین رویکردهای شهید آل‌هاشم در تغییر مدل نماز جمعه بود. از سوی دیگر پیگیری مشکلات مردم با انجام دیدارهای رودررو در حاشیه نماز جمعه در کنار ارائه تعالیم عبادی و معنوی، از مهم‌ترین اقدام‌های آن شهید بزرگوار در راستای تغییر مدل نماز جمعه بود. رویکردی که تجلیل رهبر معظم انقلاب را نیز به دنبال داشت. آل‌هاشم جدا از تشکلاتی که برای آقایان داشت، از تربیون نماز جمعه هم سهمی به بانوان اختصاص داده بود...

«حضور در استادיום!؟»



سالها قبل آل هاشم، یکی از تماشاگران بازی تراکتورسازی و استقلال بود که البته در بین دو نیمه بازی به ورزشگاه یادگار امام تبریز آمد و با تشویق تماشاگران مواجه شد. در نیمه نخست این مسابقه، جو ورزشگاه با شعارهای تند و بعضاً ناسیونالیستی ملتهب بود؛ آن قدر که کارگردان تلویزیونی مسابقه مجبور شد صدای ورزشگاه را کم کند. بین دو نیمه بازی بلندگوی ورزشگاه خبر می دهد که امام جمعه وارد ورزشگاه شده که با تشویق طرفداران تراکتور، توام شد. با ورود آل

هاشم شاهدان می گویند فضای نیمه دوم بسیار بهتر از نیمه اول بوده. آل هاشم می گفت: بهتر است که آدم به ورزشگاه برود، رفتار دوستانه ای داشته باشد. تذکر دوستانه ای هم بدهد و یادآوری کند که ما هم همراه مردم هستیم. به تازگی نیز گفته میشد، ایشان تلاش هایی برای حل مشکلات تیم تراکتور را شروع کرده بود که شهادت رسیدند... «روایت های ماندگار از سلوک رفتاری «سید شریف»

تواضع و حضور در صف نانوائی

سادگی و بی تکلف رفتن در میان مردم

مردم یاری و باز بودن درب دفتر ولی فقیه بر روی همه

مردم داری و ملاقات عمومی در حاشیه نماز جمعه

مردمی بودن و آشنایی با مشکلات مردم و پدر معنوی تبریز

آشنا به درد مردم و پیگیری مشکلات مردمی

معاشرت و همکلامی با کسبه و بازاریان

جهاد تبیین ، ارتباط صمیمی با دانشجویان و تماس با قشر جوان، ورزشکار و حضور

در استادیوم اتوبوس سواری و مترو سواری آقای امام جمعه

دعوت به تماشای فیلم های سینمایی فاخر

تبدیل امام جمعه به امام تمام روزهای هفته تغییر معنای نماز جمعه در ذهن مردم، با عمل به سیره پیامبر و در نهایت نشان دادن، جلوه‌ای از خصوصیات امام جمعه تر از انقلاب ایران اسلامیدر دوران دفاع مقدس آیت الله سید محمد علی آل هاشم سابقه حضور در مناطق عملیاتی را نیز دارا بودند.

شهید آل هاشم در طی سال های فعالیت خود مسئول ستاد نماز جمعه تبریز، مسئول عقیدتی سیاسی مرکز آموزش پشتیبانی نیروهای زمینی ارتش، رئیس عقیدتی سیاسی لشکر ۲۱ حمزه آذربایجان بوده است.

همچنین رئیس اداره عقیدتی سیاسی منطقه ای آذربایجان، معاون روابط عمومی سازمان عقیدتی سیاسی منطقه ی آذربایجان، جانشین اداره عقیدتی سیاسی نیروی دریایی ارتش، جانشین اداره عقیدتی سیاسی نیروی زمینی ارتش، معاون هماهنگ کننده سازمان عقیدتی سیاسی ارتش از دیگر پست های آل هاشم می باشد. مدتی نیز جانشین سازمان عقیدتی سیاسی ارتش با تصویب فرماندهی معظم کل قوا و رئیس اداره عقیدتی سیاسی نیروی زمینی ارتش با تصویب فرماندهی معظم کل قوا بوده است....



کشور را اینها نگه داشته اند

جمهوری اسلامی نیرومند است با معنویتش، با فکرش، با انسانهای فداکارش، با ایمانش، با پدر و مادرهای مؤمن، با همسرهای مؤمن و با جوانان مؤمن. کشور را اینها نگه داشته اند؛ نیرومندی انقلاب به وجود یک چنین انسانهایی و یک چنین ایمانهایی است، دشمن نمیفهمد.